بسم الله الرحمن الرحیم

حمد این جوی[illegible] که [illegible] رنگینی برو بابیست از جمله نقاش [illegible] نقش [illegible]

کشیده [illegible] خط [illegible] وقت [illegible] از صفحات رنگینی چهره [illegible]

الفت پرور [illegible] که [illegible] اوراق [illegible] ان که دیده [illegible]

[illegible] تبع [illegible] خط [illegible] اگر وصف [illegible]

[illegible] از خجالت آب شود و اگر از جوی [illegible]

[illegible] چشمه حیوان از عرق خجلت تر آید [illegible] کعبی خاکان در [illegible]

[illegible] چون [illegible] افراخت و سینه لطیف چو ران بهشت

[illegible] الطاف سرشتش [illegible] سفیدی [illegible] سفید [illegible]

[illegible] از غیرت [illegible] در عروق لعبت [illegible]

[illegible] و انقاطش [illegible] نقطه سهو [illegible]

[illegible] در آغوش [illegible]

و منیش شیران بند اوراق اهمیت و قدر دانی دیباچه طراز کتاب دولت و حشمت

نظم ازاده و هم بند مه پرور سر پنجه طبع بدایع نگار تر آئین پیرا خته اند در خشش همین

کلام چنین علی انظار التفات با تمام آن انداخته امید که چنانچه قصیده و بهور

و غزلیات مشهور و مثنوی لیلی و مجنون و بحر طویل ابیات و رباعیات فصول ثبت

سفینه بقا پاشیده ذات کاملی الصفات این بیت انتخاب دیوان و استحاله نفس شعر

خلوه ابر بر بداید دیباچه عقده انجمن اساس انتظام زیب زیور عروس اقوال و حلی

و حدت شاهیران مقامات ستایش بارگاه جلال و بنای کریم لایزال است که شیرازه بندان

صحایف ضیاعش اوراق متفرقه اشیا را در سلک استلاف و اتفاق منتظم گردانیده

و عندلیب نوایای گلشن بدایعش گلهای حروف رنگین غنچه گلستان و جوانب شگفانید

حمید قدرت او نوادر عشق و محبت را در کاخ نفس فواد و مشعل شهوت را در دام

عتاب افسرد و معلم لطفش و لطف دبستان التلطف الستر و اکثر

من عبادکم و اماکم ان یکونوا فقرا یغنهم الله من فضله و الله واسع علیم امر و خشت

عنایت بلا نهایات از جرا فروش لوای بشارت انتمای و حور عین کاملا مثال

اللولو المکنون را در جهان باشد و سرای جاوید افراخته و الطاف کامله و مکارم

شامله اش حجه مومنین الخلاص بمفاد و لطیف علیهم و لدان مخلدون از بستی

پروردگار چنین دستگاهی چنین شوکت سلیمانی مقرر ساخته فحمد الله ثم حمد الله فشکر الله

ثم شکر الله و روایح فواتح تحیات طیبات و نسایم مشکین شمایم تسلیمات وافیات

که غایة نظره عبادات و گلگونهٔ چهرهٔ طاعات تواند بود صلوات طیبات که
گلدستهٔ دیار ولایت نثار پیغمبریست که واسطهٔ ایجاد ارض و سما و محرم خلوت خانهٔ او ادنی
گرامی ذات پاکش آفرینش اسباب تا ابد جواهر ستون لوی و آدم عزت
و دردانهٔ خجسته و زوج بتول و ابن عم حضرت رسول جهر کس عربی و نبی
وصی رسول رب العالمین مقرض حوائج و المطالب ابن ابی طالب علیه السلام
بعد از حمد و درود خجسته در دو خانهٔ بلاغت خاتمه عروس معنی را از کوثر رای
ظهور در صحیفهٔ بیان جلوه نماید ظاهر میسازد ذکر حکومت الکبیر صدارت و ولایت اگرچه از
روزی که بمیامن الطاف عمیم خداوند کریم جلت نعماء انام که هست دولت و حکمرانی لازم
بکف کفایت و قبضهٔ درایت ما محول گردیده ما نیز از بیکرانهٔ این نعمت بلند همت
همت فلک ... لازم و محتم گردانیده ایم که هر یک از چاکران قدیم و قدوهٔ در جادهٔ
عبودیت مستقیم را که کرة بعد اولی و مرة بعد اخری مراتب اخلاص و دولتخواهی
خود را ظاهر ساخته باشد بمناسب علیه سرافراز و بین الاکفاء ممتاز فرمائیم از انجا
که آینهٔ این مقال صورت نمایش بدجای عقیدت مسوال عالیجاه فلانست لهذا از ذره
از آفتاب عنایت عالم پرتو اگر حسب آباء و اجداد عالیجاه ... الیه که عمده از ابتدا
سنه ... هذه السنه میمونه ... حضرت کوی حکومت الکاء فلان را بعالیجاه
... الیه مفوض و مرجوع فرمودیم که چنانچه شاید و باید و طریقی که از مراسم ... حکم
و کاردانی سزد و ... در رتق و فتق مهمات ... و اقتضاء ... و حسن ...
رعایا

بعضی ...

رعایا و سرپرستی آنها و تنبیه و تادیب اشرار و متمردین و دفع و رفع دزد و قطاع
الطریق و تقدیم سایر خدمات دیوانی ... جمع بمنصهٔ ظهور رسانیده حسب الولایت
از لوث وجود اشرار و مفسدین پاک و با سایر رعایا و برایا و عجزه و مساکین بنحو احسن
و بطریق مستحسن سلوک داشته حسن اخلاص و نیکو خدمتی خود بیش از بیش درباره
و معموری آن ولایت بر پیشگاه خاطر انور ظاهر سازد اعزه و اعیان
و کلانتر و رعایا و زارعین و جمهور سکنه و متوطنین الکاء فلان حسب المسطور
عالیجاه فلان را حاکم باستقلال و الانفراد خود دانسته در هر باب اوامر و نواهی
او را مطیع و منقاد و از سخن و صلاح او انحراف جایز ندارند مقرر آنکه عالیجاه فلان
... الیه حاکم فلان مذکور هر سال ... آن ولایت که از روی اخلاص و بندگی
و الکا نزد عالیجاه ... بلوازم خدمت گذاری و مراسم جانسپاری ... باید مراعات
لازمه ... در ... ورزند و در رکوب خدمتگذاری باشند بوجه اکمل تقید و
اهتمام نماید که رعایا و زارعین آسوده حال بلوازم و مراسم شغل زراعت اشتغال نمایند
و در عهد ... هند وستان ... راکه ... وود ... شمیم ...
محبت و داشتی ... نامهٔ عنبرین شمامه و ... عالی مرتبت ... فیوضات
الهی ... انوار ... تا متناهی ... اوج سلطنت ... عالم
افسر و سپهر عظمت و ابهت و جهاندار نقاوهٔ خاندان ... کورکان
خلاصهٔ دودمان ... صاحبقران ... برادر ...

که از شمایم گلزار صفحه اش روایح صحت خواجه قدسی آیین شریف بمشام ادراک رسید
و از عطر سائی بهارستان غبار آتش نفحات سکینه الفواحات استقامت وجود سعادت
آمود کامل نکهت بخش دماغ هوش گردید و صور شکاری که از باب ظفر بر روی شاهد اقبال
باز و نسر رایت عقاب پیکر بجناح استعجال بجانب بغداد و روم در پرواز است بصوب
[illegible] و سعت نشان حسینی سمت ورود یافت و پرتو انواع بهجت و سرور
از اضافه خورشید مضامین مهر انگیز نشر سراچه های الفت [illegible] یافت و بدلای آستانه
و تحایف بجهت به موجب تفصیل عطر [illegible] محبت و زینت بر دو دستش بود محبت
کیه درین ولا اسمعیل بیگ از درگاه خلافت آستان رخصت انصراف یافته کیفیت
شوق [illegible] و دوستیهای ازیاد و قصور خاطرین هم سول [illegible] علی الدوام [illegible] مسرت آثار سلامتی
ذات [illegible] و انهای مهمات بجهت افزائی خاطر و [illegible] سلسله سوالات [illegible] تا اقبال
باز [illegible] جهانداری [illegible] شرح [illegible] بر لوح محبت سینه نگاشته [illegible]
ملفوفات عالیه [illegible] فناء کفر و [illegible] و اصلاح [illegible] اتحاد و [illegible]
و احکام [illegible] مؤکده از طرفین اشرف [illegible] سر انجام [illegible] و عدم [illegible]
حضور [illegible] سردار [illegible] نظم مهمات نگاشته قلم سوالات [illegible]
در [illegible] بر تو افکن [illegible] ابلاغ گشته در انتظام [illegible] آنکه عمده
[illegible] نواب [illegible] کیه [illegible] از کار [illegible] در عرایض
رسید که گشتیها [illegible] صورت اتمام یافته والله [illegible] همین

انتهی

۴

است [illegible] و برکت التفات آن برادر والا که اینک ابر سمت [illegible]
[illegible] در [illegible] شناور شده و سردار [illegible] که سابقا اعلام [illegible]
بمقتضای اتحاد دولتین [illegible] در کاه [illegible] آشنایی [illegible] که [illegible] روی دهد [illegible]
والا [illegible] خواهد یافت و کام [illegible] از [illegible] فیض [illegible] آن دولت خواهد یافت

دیباچه که بپادشاه هندوستان نوشته شده

تا لوای سلطنت و جهانداری [illegible] عطر [illegible]
محبت و موافقت و هدیه [illegible] و مودت [illegible] مکتوب مرغوب
سکینة النفحات و نمیقه انیقه درایت الفواحات که از جانب شریف برادر کامکار
و پادشاه [illegible] والا [illegible] نتیجه دودمان سلطنت و جهانبانی و [illegible] سلاله خاندان
[illegible] کورگان [illegible] و [illegible] بود الطیب [illegible] و [illegible]
و [illegible] کام [illegible] از حلاوت [illegible] آیینش لذت اندوز شد [illegible]
و کامیاب گردید از آنجا که مکاتیب [illegible] اسالیب در اوان مساعدت صوریه
بمقتضای الکتاب نصف الملاقات قایم مقام مخاطبات [illegible] طریقه [illegible]
[illegible] آنست که [illegible] خورشید [illegible] والا [illegible] که در مرتبه خربزه [illegible]
و [illegible] شده [illegible] چندان [illegible] داشته [illegible] هر چند که [illegible]
آن معلوم نیست [illegible] شده که محمد علی بیگ [illegible] هزار [illegible] خربزه روانه نماید

به پادشاه هندوستان قلمی شده

[illegible] حلاوت بخش درجه قبول نمود تا [illegible] سلطنت [illegible]
نفیسه ادعیه طیبه [illegible] و [illegible] تحیات [illegible] محبت آیین

از مخزن نوال و گنجینهٔ اشتمال بجانب محب و مصوب حبیب حضرت فلک رتبه
درة التاج اکلیل سلطنت و تاجداری و لؤلؤ لاشاهوار دریای عظمت و کامکاری
فیروزان گوهر درج دولت و اقبال و درخشان اختر برج سعادت و ابهت
و اجلال سرافرازی ده افسر سروری و جهانبانی نقاوهٔ خاندان رفیع الشأن گورکانیه برادر والاگهر
و حبیب نیکو سیر بتبلیغ و تحفه داشته بر لوح مصادقت میگاید که چنین جوهر سته غواص
ضمیر خلقت تخییر در بحر اشتیاق مستغرق این معنی است که بهت بساط کشته گوهر گرانبهای
مقصود که عبارت از مکاتیب دال بر حقایق حالات خیریت فحوات از غواص
کاه محبت بکنار آمده و در دیوان نهانخانه خاطر این مرقع کاری و حبیب دلهای
جان و جهان مشحون لفراید محبت و کاموان گردانند از این اوان خجسته نشان که سعادت
و دلربا حسینعلی از جانب میمنت جانب شرف اندوز حضور گردید سعادت
و نجابت پناه میرزا محمد حسین ابن تجدید و تمهید رسوم مولفات از این طرف
قرین اشرف مأمور جمع دربار فلک ظهور گشته فقید از مرقع آلات مسعودی
جهار الله و کرسی در این سرکار عظمت مدار بجهة خلعت و انعامی که از مسوقف
احسان واقع میشود مصرف داشت و بین الدولتین جدا اتحاد مغایرت منظور نبود بر رسم
یادبود مصحوب سیادت پناه مزبور بتحویلداری کریم بیک و نویسندگی محرم شرف جواهر خوان
همیون بموجب فرد علیحده ممهور باصندیک و دیگر تحف نفیسه که بضبور ولایت و ارمغان
ممالک فرنگ و سعت بزرگ مجمعی بجهت فیلان علاوه حدا الا هر رسله گردید با عتبت

زینت

زینت ناره و مهر زینت افزای بزم سپهر است و دقایق لیالی و ایام مقرون بخیر و فیروزی بعد ایالت
سلطنت و جهانداری تا قیام ساعت ساعة قیام مستدام باد شرح ملفوف بر لوح
مواخات میسنگارد که مجمع کله را که از راه محبت ارسال داشته بودند بسیار دلنشین
و مرضی طبع الفت گزین گردید چنین جلد و نقش آن در اسفار قرار داده هر کاه مقرر
دارند که چوب صندل سرخ و سفید قدری معتمد به ارسال شود در مکان توقف استان
با آن نمونه بسازند البته بسیار خواهد بود و از آنجا که در سلطنات تحف والاسر چوب را
صندل پناه دانسته اند با لجمله این مطلب مصنوع آنحضرت گردیده در عالم وداد
مسعود خواهد بود والسلام نامه که بوالی خوارزم نوشته شده انشا الله تعالی
چند لکه سند زیرجد فام سپهر تکیه گاه خسرو زرین لوای فیهر است از تکیه رفیعه
سلطنت و ایالت و دولت و اقبال و ساله لازم السعادة ابهت و شهامت
و نیابت و اجلال بفر بهجت بخود عافیت محصور علی الجناب والا انتساب سعادت
قباب زیبندهٔ لباس ایالت برازندهٔ اورنگ سلطنت و قرین بار رفیع آب و رنگ
گلشن همیشه بهار عشرت علاوه انتظام بخش سلسلهٔ مجددت و عشرت زینت اندوز بوارق
انوار جهانتاب مکارم یزدانی در فضای فسیح الارجاء آمال سلسلیل اسفته جنگیز
خانی شعله افروز بعد از گذارش مراسم ادعیه طرازی و نگارش لوازم مهرت
سگالی و تحیت پردازی لوح نگار صفحهٔ وداد پیکران که در آن اوان خجسته بنیان
از استماع خبر بهجت پرور فلان نامه که بفارت جائی خانه خوارزم نوشته شده

فی لو

جواهر زواهر ثنیه طیبه و لآلی متلالی ادعیه قدسیه که در تلالو و بها یادگار آفتاب
و کوهر شب‌چراغ ماه برابری و در صفا و صفا با جوهر چرخ فیروزه کین همسری نماید از مخزن
درون و کنجینه صداقت مخزون هدیه بزم مینو مثال و تحفه مجلس حضور سپهر تمثال
اعلیحضرت فلک رفعت کیوان منزلت مشتری سعادت کیهان پناه برجیس جاه با عزت و تمکین
دریای عالم محیط البسیط زمین مدار سپهر جهانداری و جهانبانی خورشید عالم افروز اوج
خلافت و کامرانی خسرو ملک پرور فلک خدم خدیو فلک قدر انجم حشم سرور کیوان
غلام جم افسر دارا دارای اسکندر در شهریار کشور خرم و وقار شهسوار مضمار کوار
پادشاه ظل الله اسلام پناه برادر دلاور و عادل آگاه اعظم سلاطین جهان افخم خواقین
دوران ناصر الاسلام و المسلمین قالع الکفره و المشرکین قاآن البرین خاقان البحرین
خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر ذی القرنین السلطان الغازی محمود خان
بن السلطان مصطفی خان ذینت سریر خلافه العظمی بقوایم ذاته و نور عیون السلطنة
الکبری بلوامع انوار صفاته ساخته بر لوح محبت مینگارد که قبل ازین کیفیت تعدیات
حضرت محمد شاه پادشاه والاجاه هندوستان درباب افاغنه و اشرار
قندهار بعد از خلف وعده ظاهر ساختن و بعلاوه آن ایلچی ما را که از قندهار
روانه شده بود برخلاف دآب قانون نکهداشتن و بجواب نامه پرداختن خارج
به عرض ایستادکان آن سلطنت عزوجاه خاقانی رسیده خواهد بود در این اوان که آن مقدمات
مذکور جهت توجه این خیر خواه و اضداد ایشان بجانب هندوستان کردیده بود

والاجاه هندوستان درباب افاغنه و اشرار قندهار بعد از خلف وعده ظاهر ساختن
و بعلاوه آن ایلچی ما را که از قندهار روانه شده بود برخلاف دآب قانون
نکهداشتن و بجواب نامه پرداختن و الاجاه بی التذکر تمامی سپاه خود را از اقصی
بلاد هند و دکن جمع آورده با استعداد تمام و کوکبه علا کلام از شاهجهان آباد و محمد
مرسوم بکرنال حصن حصین و حصار رستوار ترتیب داده بعزم جنک توقف و این
نیازمند درکاه اله نیز بعد از ورود بمنزل انباله پانزده فرسخی کرنال که اجتماع کوشیف
تعیان علیه اقبال کهیه متوکلا علی الله در روز پانزدهم فی قعده الحرام تلاقی فریقین
واقع کشته بعد از اشتعال نائره کیرودار بغایت انجو که کار شکست بران کروه
افتاده جمعی از خوانین و امرای او با جمعی پنجاه هزار از سپاه هندوستان عرضه شمشیر و جمعی
زنده دستکیر کشته تمامی خزاین و اسباب و توپخانه پادشاهی را امرا متصرف در آمده
محمد شاه منهزم و بحصن خود متحصن کشته بعد از سه روز که خود را محصور و مسلوب و چاره را مسلوب
یافت با بقیه امرا و پیران سپاه والاجاه ملاقی کشته این نیازمند درکاه اله ملاقات و تاج و نکین
سلطنت را سپرده از منزل مزبوره بجانب شاهجهان آباد به سمع صوبه داران اطراف
و خواقین اکناف و رعایای خودای و فرمانروایان ناحیه آرای و امرای زیردست
در تا اجهار از شاه عزوریست که در ممالک بعیده و قلاع شدیده میبودند در مقام
اطاعت و فرمانبرداری در آمده بعد از چندی که فتح ولایات و نظم مهمات
آن سرزمین بروجه اتمام و اکمل بعمل آمد چون این نیازمند درکاه اله ترکان و پادشاه

لمقرّی السلطنه نیز درجهٔ ترکانیه و سلسلهٔ جلیلهٔ گورکانیه بوده در عالم اسم و اشتهار داشته
هندوستان را کاکان بوالاجاه ابی الذکر تفویض خطبه و سکه را باز بنام او جاری
ساختیم و چنین صوبهٔ کابل و غزنین که در آن طرف رود اتک واقع است همیشه داخل
ممالک خراسان بود لهذا صوبهٔ مزبوره را با ولایت سند و قلاع آن طرف اتک
و کشمیر تا موضعی که آب رودخانهٔ مزبور بدریای محیط اتصال می یابد بعلاوه بهکهان و بنا
در قلعجات تالیه ضمیمه ممالک محروسهٔ ایران ساخته عطف عنان عزیمت فرمودیم
و بعد از ورود بحوالی رود اتک قصهٔ این خبر بسند درگاه اعلی منظور نظر دقت پرور آن
شد که ایلچی برای ابلاغ این خبر و انصراف ولایت نصرت اثر روانهٔ حضور همایون
و از نفایس هندوستان و گلهای سر ابوستان رسالی ارباب آن درگاه سپهر تمکین شود
که مقارن آن خبر وفات علیمردان خان قبیله سوزش بعرض مستقران درگاه
خلد مکان رسید لهذا ایلچی بمقرب درگاه خاقانی حاجی خان خواجه تاشی پسر رسول
که از چاکران قدیم الخدمت این درگاه و از رسم و راه سفارت آگاه بود تعیین و انجام
اموری که بمرحوم علیمردان خان رجوع بود بایشان محول ساختیم که باتفاق رفقای
علیمردان خان که در آن حوالی توقف دارند تمشیت آن پرداخته و امور مشروحه را که
عقدهٔ تعویق مانده بدستیاری مصلحت بینان آن دولت علیه نیز برای صورت حصول
رسانند و برای خاطر [illegible] نامه دهی ختامه بموجب تفصیل علیحده بعضی اشیا برسم هدیه
و سوغات هندوستان ارسال گردید مامول آنکه [illegible] از نظر اشرف مقدس [illegible] قبول

فقیر نام

تعزیت نامهٔ جناب مقام بمعلامانه وجود مسعود عافیت محسوب عالیجناب قدسی القاب
حقایق مآب قدوة العارفین اخوی مقامی زبدهٔ قدره از جمیع اسقام و آلام در حفظ
حفیظ ملک علام بوده خوشوقت و نیکو سرانجام باشند منبه وجوده ببراز طی مراسم
مودّت و موالات محبت و مواخات منهی حقیقت انتما میگرداند که از استماع
خبر وحشت اثر کلفت ثمر که عبارت از سنوح قضیهٔ مشتدة الملال و وقوع واقعهٔ
مهتدة الکلال فلان آن اخ بیمثال که در این اوان بر عذر فلک غدار و دل
شکنیهای چرخ مقوس از گون کردار بآن عالیجناب رسیده بود چندان تزلزل در مبانی
خاطر و کلفت در فزای [illegible] مظاهر مستولی گشت که خامهٔ در بیان شمه از آن
تحریر تواند نمود در عالم یکتائی [illegible] و طریق الفت و اتحاد که صدق آن بمقتضای القلب یهدی
الی القلب بر مرآت خاطر کاینین مرتسم خواهد بود خود از استشمام این امر [illegible]
چاره نیست و ایمعنی نیز محقق که در قافله پیش [illegible] سبک رفتن بر دیده و سریرت و بصیرت
بصیرت فهمیده است که آنچه از کتم عدم بوجود آمده و از بلاد وجود بازنعدم می رود باراده
مستکفل نظام کاینات خموشیدن به از خروشیدن است و آرمیدن به از جوشیدن
در این صورت بغیر صبر و شکیب مناسب احوال نمی باید و جز گردن رضا بر قبضهٔ [illegible]
قضای الهی چیزی نمی شاید همان به که آن عالیجناب بمصابرت و شکیب عمل بمصداق
ان الله یحب الصابرین بهره مند و خایض باشند و برای خود گواری و عجز و زاری را
که خطی از فایده و نفع نیست بجلادت شکر بشکر و لئن شکرتم لازیدنکم رفع و خود [illegible]

در زمرهٔ الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون درآمده و بجنت
مغفور گردد و از حضرت غفاری مغفرت و آمرزش و از خالق چمن مرحمت و بخشش
بدستور سازگاری مسئلت نماید هرچند بوشیوه‌های غم خوردن ما باشد الم
کار جگر افسردن الکین رضا بقضای الهی خود گوی جز شکر کسی چه می تواند کردن امید
که حق سبحانه تعالی او را در بحبوحهٔ جنان در روضهٔ رضوان سازد و آن اخوان را صبر جمیل
و اجر جزیل کرامت فرماید [illegible] هر جا بازماندگان بسلامت مکروهی روی ندهاد
وجه اولی [illegible] تعزیت درینوقت عالیحضرات [illegible] را روانه نزد [illegible]
منوط طریقهٔ ملاطفات و اشتها الله بمقتضای مراتب دوستانه همعلا ابتعارش حقایق
حالات خیریت سمات و ارجاع خدمات و مهمات را با ارسال مجت
ناجیات [illegible] دریغ نفرمایند

مراسله مناسب مقام

بعرض عالی می‌رساند که در [illegible] که دیده انتظار در شاهراه [illegible] خبر مسرت اثر سلامتی ذات کثیر البرکات
باز و طائر شوق در هوای فرح افزای دریافت خدمت اکسیر خاصیت عالی در پرواز
اشتیاق نامهٔ ملاطفت طراز [illegible] لازم الاعزاز که بسرافرازی مخلص مرقوم قلم
بلاغت پرداز گشته بود [illegible] ورود [illegible] دیده سرمه گردیده و از نوید
سرابیره [illegible] استقامت [illegible] کثیر الابتهاج [illegible] نهایت مسرت و ابتهاج
بوصول انجامید و حقا که بعزة الله که شوق دریافت خدمت سراپا بهجت عالی
از آن گذشته که بتحریر و تقریر [illegible] از آن میسور قلم مکسور الله و مقدور زبان

قاصر البیان

قاصر البیان تواند بود همین مدعای [illegible] این مدعا را از بارگاه کبریا مسئلت نماید
امیدوار به درجهٔ قبول اجابت موصول بحصول [illegible] سعادات مقصود خاطر ملول
تسلی پذیر و اثری [illegible] اقدیر با جابت دعا المستغنی الجدید و از آنجا که محب [illegible]
حبی آن می‌شناسد که بتقریب خوبان مذکور عاطفت [illegible] هر عالی نماید درینوقت که حضرت
فلان روانهٔ درگاه [illegible] بود تحریر این عریضة الاخلاص [illegible] خاطر فیض [illegible] اختصاص گردید
مستدعی صدور ملاطفت ناجیات [illegible] دلالات و اعلام حقایق حالات
بهجت علامات و ارجاع و اعلان خدمات [illegible] آیات [illegible] یقین [illegible] مسئول
بدرجهٔ قبول موصول [illegible] ایام بهمینت فرجام و کامرانی و [illegible]
بهجت و ثنا [illegible] مستدام [illegible] حمد و درود [illegible] والدعا

مراسله مناسب مقام

بعرض [illegible] می‌رساند که از هبوب نسیم الطاف حضرت سبحانی و پرتو اندازی اشعهٔ
اشفاق [illegible] و ترشح [illegible] ابر احسان [illegible] چمن عمر و زندگانی قرین سرسبزی و تازگی
[illegible] شده و عندلیب [illegible] از همه اوقات [illegible] ذکر جمیل آن مخدوم لازم
التبجیل در هر چمن انجمن [illegible] در هنگام [illegible] شمع [illegible]
در محراب تضرع [illegible] سوز و گداز از درگاه ذو الجلال [illegible] اقبال
عالیرا با شرف [illegible] حضور موفور [illegible] امید که بمضمون ان الدعا المخلصین
مستجاب گل این [illegible] در گلستان اجابت شگفته [illegible] شاخ این مدعا در شجر
خوشی [illegible] کاهی [illegible] قلم [illegible] مخلصان را

سیراب میفرمودند و زهره از منقار لیلا بدرخشید سحر ده که با خرمن قمیون و افکار
چه گونه شوارق بوارق سر افراز نامجات [illegible] آتش طاقتی در خرمن صبر و آرام مخلص
میسوزد آن نیز منقطوع کوبیده و استادم ستانرا بطاق نسیان نهاده [illegible]
مراسله بمنیب مقام بعرض میرساند که از شعشعه انور ورای خورشید عنایت
الهی پرتو افکن اشعه الطاف آنقبله گاهی ساحت بدن و عرصه تن با نوار روان روشن
[illegible] و دایم الاوقات عندلیب ناطقه در سرابوستان دعاگوی و ثنا خوانی
[illegible] در قفس دهان بشکر شکنی مشغول مکارم آن صاحبی [illegible]
[illegible] بعرض میرساند که لله الحمد والمنه از [illegible] اغنیت
ربیع اللهی [illegible] خورشید افاق [illegible] ساحت جان چمن
گلشن و کلبه تن روشن و دایم الاوقات طوطی ناطقه [illegible] شکر شکنی نسیم
جزین و عندلیب زبان در سر ابستان ثناگوئی بذکر جمیل آن صاحب [illegible]
مراسله بمنیب مقام بعرض مقدس نواب مستطاب صاحبی خداوندگاری [illegible]
که از یمن الطاف الهی و توجه بلانهایات آنقبله گاهی حیات مستعار [illegible] نیت
صادق شامل حال [illegible] دعاگوی بلا نصب العین ظاهر مذکور ضمیر فاتر [illegible] در اوقات استجابت
دعوات و الحاح [illegible] از حضرت قاضی الحاجات [illegible]
با برکات وجود لازم [illegible] دین و دنیا [illegible]
در تحصیل [illegible] للازم الابتهاج [illegible] از الطاف حضرت
سبحانی

سبحانیست که از [illegible] رشحات سحاب مرحمت خلاق انس و جان
سرسبز و [illegible] است گلشن احوال سعادت اشتمال بفیضان احسان [illegible] حضرت
[illegible] منظر گلهای رنگارنگ نشاط [illegible] و ارادات [illegible] بوده باشد
استدعا آنست که [illegible] لطف و بنده نوازی طایر قلب حزین و مرغ دل
اخلاص [illegible] را از شکفتگی بهارستان اقلام [illegible] از اهتزاز نسیم خامه
اشفاق [illegible] جام عبیر [illegible] بخدمات لایقه و مهمات اتفاقیه سرافراز
سازند و بکیفیت [illegible] اوقات سعادت آیات سرافرازند باطلاع [illegible]
مراسله بمنیب مقام بعرض میرساند که در اوان [illegible] تماشای [illegible] اجلاس
حالی و مستطلع احوال خیریت مآل ملازمان بود رقیمه عنبر شمیمه [illegible] مشکین
خامه [illegible] از نفحات مضامین عبیر آگین
آن دماغ جان معطر و عبارات لآلی آیین آن [illegible] روان [illegible]
و [illegible] احوال است که از [illegible] مژده [illegible] سوی [illegible] ملازمان [illegible]
[illegible] روی [illegible] در باب آن [illegible] متوقع و مترصد است که این محب را
[illegible] حالات خیریت [illegible] خدمات
بشارت آیات [illegible] مراسله بمنیب مقام
بعرض مقدس [illegible] که چنانچه از [illegible] الطاف و اشفاق عنایت
کثیر الوفاق [illegible] مستطلع احوال [illegible] بتفضلات

جناب باری و از یمن الطاف بیکران نواب عالی و از توجهات آن قبله گاه حیات
مستعار با دلکاهی بحر بحر وسیر از فیض حضور موفور السرور ملازمانی و وقوع مذاکره با هنگام
مراسله مناسب مقام بعرض میرساند که چندی سکوملاطفه عطوفت طراز و ملجم مفاوضه
محبت آغاز که از یمن التفات با سر دل این بنده عقیدت سمات شنیده بود در زمان
خوب و اوان مرغوب نقاب ورود از چهره شاهد مقصود گشود و حسن مضامین عاطفت
تضمین آن مکتوب بهجت مشحون ذات خجسته صفات و بقای توجهات ابدی کارساز
و انبساط و نهایت بهجت و نشاط رخ نمود زبان حال سر ترنم باین مقال اب تا بنام من
زبان خامه ات گویه گشت ا از نگینم می‌فرود پرون زنبس لبریز است ا من که با شم کرده من
بیقدرا آورده ام ا نامه از رنگ همین معنی بخود پیچیده است ا مستدعی آنکه تا هنگام دریافت
فیض حضور موفور السرور حسین لکلبید خانه دلکشای ابواب مسرت بر روی مخلصان
با ترو خدمات اتفاقیه را نگاشته خامه خلت طراز فرمایند که هر آینه باعث مزید
استحکام سلسله اخلاص مندی خواهد بود با تفقدات و توجهات پیرداخته ام و طریقه تجدید
و استمداد ابواب البرابعه مراسله مناسب مقام بعرض عالی میرساند که بنده عقیدت
اندیش که خاطر از تکلفات شاعرانه و تصنیفات منشیانه که شیوه این قسم هرزه درا
و خامه صحرا گرد افلاک پیماست و بنوارق بوارق اخلاص و شعشع لوامع اختصاص که
حسن افزون خاطر و ضمیر غابرست قسم که در حین تسوید این عریضه سیلاب گریه تگاپو
در شوق لقای بهجت افزا فقط برانداز آرام طاقت و قالب تن ب و توان گردید

[illegible] ۱۰

و زبانه آتش و دل شعله اخگر محبت و اشتیاق از کانون سر عقیدت بنیاد سر بکاخ چرخ
کشید اگر عرض نمایم که از زمان حرمان بهار فیض خدمت آن ربیع ارکان
قلب حسن زبون بوده و همچون برگ خزان و پژمرده گردیده اغراق نخواهد بود
اگر عرصه دشت شود که از اتفاق حرکت آن سلطان ذی شان انجم جلالت بصوب
آن ولایت این کنج نشین زاویه خمول از دست بیم شب و یکجور فراق
روزی ندیده همسوال معلوم قبول نمایند قطعه هر چه اغنیمت که نفوذ از رخ اکبر کرد
در بمیرد و زغمش زندگی از سر گیرد ا امیدوار از عنایت که کار بیشتر شد که با بر
دیگر فیض یاب خدمت با سعادت گردد و زبان حال و قال گوید قطعه منم که دیده بدیدار
دوست کردم باز ا چه شکر گویمت ای کردگار بنده نواز ا استدعا دارم که تا تحقق
شوق حضور موفور السرور که الطاف خود از ارباب سر افراز نامجات متوالیه
و متواتره ممنون سازند مراسله مناسب مقام بعرض میرساند که هر گاه در گلشن ضمیر
عطوفت تاثیر عالی گلهای استفسار احوال این مخلص شگفته سرزنبود لله الحمد و المنة
ما معین حیات در چشمه بدن جاری و روان و همیشه از حضرت سبحانی از دیاد عمر
دولت و مزید جاه و منزلت عالی را با شرف حضور موفور السرور و رسانی مسئلت
مینماید امید آنکه همواره مشمول عواطف حضرت یکتا و منظور نظر منتقم اقدس
ار فع و الا باشند لبراز ارهار ها و ابلاغ شنا لوح نگار رزریقه الاخلاص که در این
اوان سعادت نشان که بیان رفیع مکان دستور زمان احمدی سعادتی میرزا رضا

رواناً از صوب بو تحریر این چند کلمه مبارکت نمود محرک سلسلهٔ دوستی و محبت که متوقع
و مترقب است که الی اوان دریافت حضور موفور السرور پیوسته بمراسلات اشفاق
آیات و خدمات بشارت آیات سرور بخش خاطر حقم باشند باقی ایام عزت بکام باد برب العباد

مراسله بمناسب مقام همواره آفتاب عالمتاب عظمت و حشمت و کامگاری شوکت و ابهت
و بختیاری عالی ... والاجایگاه شهامت و بسالت انتباه از مشرق مهر عنایات الهی
طالع و لامع بود اختر بلند کوکب سعادت مند در درجهٔ شرف برقرار از زوال دولت
و بال در کنار باد برب العباد بعد از نگارش دعوات بلا نهایت دوستی آیین و گذارش
تحیات ذاکیات بیغایات مودت تزیین مشهود ضمیر قرین اعتلا و مرفوع ضمیر منیر مهر انجلا
سامی میرساند که در اوان بهجت مشحون فرحت افزای بخوش دلی مقرون رقیمهٔ عنبرین شمیمه که
نگاشتهٔ کلک درر سلک التفات شده بود نقاب دوری از چهرهٔ شاهد مقصود گشود چون مضمون
بهجت مشحون آن محتوی بر صحت ذات خجسته صفات و منطوی بر ترایید و تضاعف دوستی
و مودت بود کمال مسرت و انبساط و نهایت بهجت و نشاط رخ نمود در این اوان فیروزی
نشان که ... الکریم رسالهٔ از صوب شرفیاب خدمت ذی مسرت سامی بود تحریر
این چند کلمه مبارکت نمود محرک سلسلهٔ دوستی و وداد گردید که الی اوان دریافت ملاقات
حقایق حالات خیریت دلالات را باعلام هر گونه خدمات و مرجوعات اتفاقیه مختام
اعلام در آورده دوستی ... دیار امر و رسیده حقم باشند باقی ایام حکومت بکام باد برب العباد
همواره لایزال ... دولت و عظمت و حشمت و اقبال و سعادت ابهت و شهامت و اجلال.

بعالی

عالی، فلان دام عزه و بحکم غایت مسعود عامرین و محبتا بعد از تبش انجمن دعا گشوده ای
در اعتلای مهر انجلای سامی میرساند که چند گاه که گلزار همیشه بهار سپهر و از شکوفه های
ثوابت و سیارات همواره حدایق آفاق و اکناف گلشن بجهت رنگ ... جلالت قدر
عظمت و جلالت و شوکت دوستی و مصالحات انتباه حافظ عظیم الشان از نسایم مرحمت
و مکرمت سبحانی شگفته و خندان و از صرصر حرمان در حفظ حضرت ایزد منان کو
التماس دوستی ... باشند چون کوکب مطالب و اخطر مآرب عالی جاه فلانی فلان ...
از افق حصول ملحوظ طالع و لامع و درخشان بود صنعت مدارج عزت و منزلت تا
برب العباد بعد از تشیید مبانی اتحاد و وفاق مکشوف ضمیر منیر خورشید اشراق میگرداند که الله
تا بطالع بسیط سپهر دوار جولانگه ظهور مه کوکب ثوابت و سیارات است همواره ساحت
ساحت دولت و حشمت و مکنت و اقبال عالی، منقبت دستگاه فلانی جلوه گاه کوکب
نیر عالم آرا باد بمقتضای تمنای محبان پر باعث انبساط و زینت افزای اورنگ ...
نصفت و مکرمت و کامرانی و اقتدار باشند بعد از ادای دعا گوی و تحیات گذار
که شیوهٔ دوستان راسخ العقیده است مشهود ضمیر فیض ... مهر انجلای سرکار میرساند
که در این وقت ... الله تعالی همواره نهال دوستی و مودت و اقبال و شجرهٔ حدیقهٔ جاه
و گلشن و اکناف عالی، از قطرات انعطاف فیوضات قادر سبحانی سرسبز و خندان و مثمر
و ریان باد برب العباد همواره لاغر حصول متمنای عالیجاهی بقای فلان المرتبت کیفیت
و شان و سرشار صهبای عزت و کامرانی باد برب العباد بعد از دسته بندی گلهای رنگارنگ دعوات

ولافیات مشفوقی دوستی پیرا امید الله همواره اریکه دولت وحشمت واقبال شوکت وعظمت
واجلال علی الدوام تکیه گاه ابهت ومناعت اکتساب دوستی ومؤالفت انتساب آنحضرت مقام ارام
بشمع وجود فایض الجود عافیت مجموع این ضیا افروز ومنور و اسباب حصول آمال وآمانی
بر وفق تمنای آن دوستی آگاه ضیا افروز گشته باد بعد از رسانیدن اصناف صباح دعاگویی و تحیت
پروازی که شیوۀ محبان راسخ العقیدت است مشفوقی عمده گشت و مکشوف ضمیر منیر مهر تنویر قمر انجلا
میداند چندانکه اشهب زرین ستام مهر در میدان سپهر گرم جولان و شب رنگ
مشکین لگام ماه منخسف نور و عرصه آسمان نشسته همواره خنگ سمند دعا خواه عمر زندگانی در ایام جلو
سعادت بور رکاب دولت وکامرانی در کنف آن وسر پنجه اقبال آن برادر مهربان باد
بعد از مراحل اشتیاق که او هم قلم در تجسس مرحله وادی اظهارش لنگ و پهن دشت صفحه برای
جولان خنگ بیانش تنگ است مشفوقی موالفت پیرا امید الله که چنین توسن بی قرار
در بوادی استجان رحقایق حالات سعادت دلالت عرق ریز نشاط و نقد اشهب خاطر
از حدت شوق ملاقات ملامی والتهاب آتش اشتیاق در رنوقت تا جام زرین خورشید
در بزم سرکشان خمخانه آفرینش در گردش و باده خوشگوار عرفان سرمست بخشش سرخوشان
محفل دانش و بینش است همواره از خصوصان آن والاجاه تمنای دولت واقبال عالیه
متعالیه عظمت وجلالت دستگاه فلک الهی زمرة کیفیت وشاه ... رضوی
عزت وحشمت ومناعت وکامرانی باد بعد از طی مراسم دعوات ولافیات ابهت
آیات و پس از تبلیغ تحیات و تسلیمات مشفوقی دوستی قرین صفا و مکشوف ضمیر منیر ... فرق

برکات الله

مرا امید الله تا دامن صحاری از رشحات سحاب حضرت باری رگ روضه رضوان و خلد
برین است همواره ذات بابرکات مستجمع الحسنات آن عالی جاه منیع مکان سنی القدر والامکان رفیع
المنزلت والمکان خلعت نشان محبت ومودت توامان نتیجة النجباء العظام اخص خواص قربان حضرت
و نضارت بعد سرسبز و خندان و بهشم رویان نور در حصول هر گونه مدعیات و متمنیات
باشند بانضمام مجموع سرور شیوا ... صحیفه دعا ... قدرت کامله و حکمت شامله روشنی بخش
دیده ارباب بصیرت والفت افزای قلوب اصحاب فراست و کیاست و فروغ
افروز شمع شبستان عزت و نصفت است همواره دعوات صفوفان کوکب ... سپهر القاب
ما منور و قرین باد بعد از ادای ادعیات دعا گویی عالی مکان منیع مکان مودت و محبت نشان
خلعت دوستی توامان نتیجة الخوانین العظام اخص الخواص ... کامجوی مطالب و مقاصد
دو جهان بحسب التمنای احباب مستقام باشند بعد از ترسیل قوافل ادعیه متکاثره
مترادف ... نهایت شوقمندی بدریافت ملاقات مستلزم الولا ...
رای دوستی قرین صفا میدانند که همواره دوستی آیات که قبل ... ارباب ...
در اوان که ... دوستی منصف چاپی چاپ خیریت اشتمال ... ورود یافته از مطالعه
فقرات مودت آیات آن ... سرحجمندی ... و مباهج ... نهایت مسرت وابتهاج
رخ نموده طرفه آنکه دوستی و مؤالفت تا گلشن آرای گلستان جهان و چمن پیرای عالم امکان
نهان وجهه مخلوقات را از قوالب قدرت نامه ... همواره ... حقیقت
مجموع ... حقایق ماب قدسی انتساب ... العارفین

وزیر الحالت لکین و استی الحکم بالمحققین ابی المعالی [illegible] فیوضات لایتناهی ابد از مطالعهٔ
کتب اشتیاق و شرح تذکرهٔ مسائل وفاق مکشوف ضمیر منیر خورشید اشراق نمی‌باید لکن
در تسهیل ابواب مسرت و شادمانی بر چهرهٔ آگهی [illegible] رفیع القدر و المنزلة
والمکان مجمع فتوت زمان عمدة الاعاظم المسیحیه و زبدة الافاخم العیسویه [illegible] بندر
[illegible] و کشایش ابواب عیش و عشرت آنکه [illegible] خاطر درستی
مظاهر از زنگ کدورات مصفا و مصئون و به بهجت و عافیت مقرون باشند ابد از شرح
[illegible] و الاخلاص [illegible] عرضه‌داشت کمترین بندگان بذروهٔ عرض آستانه‌گان
آستان [illegible] سکندر [illegible] دارا [illegible] قیصر [illegible] اقدس ارفع والا [illegible]
بساط قرین و [illegible] خلافت [illegible] که فرمان مبارک مطلع آفتاب شعاع
که از مصدر عزت و شان برافرازی کمترین بندگان در باب حکومت [illegible] طراز عز و صدور
و شرف ورود یافته رسید و سر افتخار و مباهات باوج سماوات رسانید امتثالاً
لامر الاشرف الاقدس الارفع الاعلی متوجه خدمت مرجوعه [illegible] بوده باشد و بکننده
این آستان [illegible] مروت [illegible] واجب و لازم بود لهذا جسارت
بعرض والا نموده الامر اعلی بذروهٔ عرض مخزن حضور معدلت دستور فیض گنجور
[illegible] النور [illegible] بذروهٔ عرض نواب مستطاب معلی القاب
فلکی جناب [illegible] عرضه‌داشت کمترین بندگان بذروهٔ عرض [illegible]
[illegible] که در این اوان سعادت اقتران [illegible] عنایت
[illegible]

بنیابت حضرت [illegible] جهان و زیدن آغاز [illegible] لطف بی‌نهایات [illegible] با هزار [illegible] آمده
حکم مطاع واجب الاذعان و تعلیقچهٔ لازم الاتباع [illegible] جریان از مصدر [illegible]
قدر توان که در باب فتح و فیروزی و برقراری کمترینان عز ورود و شرف صدور یافته
رسید و گشت [illegible] جاری [illegible] بهار [illegible] از نوید
این خبر مسرت اثر جمیع [illegible] بر سر [illegible] مباهات باوج سماوات
رسیده گلشن [illegible] فقیران [illegible] و غیرت صحن گلستان ارم گردید
تا این ضعیفان سجادهٔ عبودیت [illegible] سجدات شکر الهی [illegible] خلوص
نیت و صفای طویت جبههٔ بندگی را در پیشگاه محراب دعاگویی [illegible] درگاه
حضرت مجیب الدعوات [illegible] ابد مدت قاهره [illegible] سلطنت
[illegible] غیرت مانده [illegible] که [illegible] خورشید سلطنت و جهانبانی علی الاطلاق
رو نمای صورت شاهنشاهی و خاقانی [illegible] آیات فیوضات نقش پرچم نصرت توام
و لوای [illegible] ظفر شیم [illegible] عریضه که مشعر بر تهنیت [illegible] بندگان
اعلی [illegible] بذروهٔ عرض میرساند که [illegible] خجسته [illegible] فرخنده [illegible]
تفویض [illegible] حکم [illegible] بندگان [illegible] شکفته در حدیقهٔ خاطرها
شگفت [illegible] دیدهٔ منتظران ظهور [illegible] چشم روشنی گشت امید
از کرم پادشاه حقیقی و شهنشاه تحقیقی [illegible] فتح [illegible] ابلاغ
و ساغر [illegible] ناصیه [illegible] بلاد عرب [illegible] هندی [illegible]

زدای آینه ملک خلت و اندیشه [illegible] بانداز خطاکاران و بزور بازوی عزم
براکن کشور قلوب [illegible] باشند عریضه که در مبارکباد در تهنیت اصفهان
بحضرت اقدس اعلی نوشته بنده عرض میرساند که چنین ذی شوکتی که تدبیر ملک
آرایش [illegible] عنقریب برق شمشیر جانستانش آتش افروز خرمن صبر و توان
دشمن ملک و ملت باشد صاحب دولتی را ذات زخم خنجر شش کلو سوز اعدای
دین و دولت [illegible] بر روی دشمنان [illegible] باشد دعای بقای عمر و اقبالش خاص
عام و شکر دولتش بر عموم جمهور انام واجب [illegible] لهذا بنده اخلاص نژاد بانجام
[illegible] در گاه و بیگاه از درگاه احدیت مسئلت دوام ایام عمر شریف قیام و اقدام
چنین [illegible] اقدام و تخصیص درین اوان خجسته [illegible]
که بمقاصدت جنود [illegible] لایزالی و لشکرکشی نواب مستطاب [illegible] فتح
دار الملک اصفهان [illegible] و کلید تدبیر و سعی [illegible] مفتاح [illegible] ممالکت [illegible]
شهر و کشور گشته نور قلب [illegible] که در بازار [illegible] کاسد شده بود [illegible] طلای
دست [illegible] گرفت و اورنگ سلطنت و [illegible] اعدای [illegible]
بوسر کوب چرخ برین بر آمد الله ثم الحمد لله که [illegible] آفتاب [illegible]
تافت و بکوری چشم [illegible] از تاثیر قدوم میمنت لزوم والا
در نظرها حکم [illegible] در اینصورت [illegible] این گونه
احسانی [illegible] و [illegible] از [illegible] از دست رفته در کدام مذهب [illegible]
امید که دایما

امید که دایما کشورکشای عرصه دولت و اقبال و سپهدار معارک نصرت و اجلال
باشند رقم حکومت امراء عظام از آنجا که پادشاه دار الملک [illegible] و فرمانفرمای کشور
کون و مکان نام شوکت و والای اعیان مملکت و کشورکشایی را بر قبضه اقتدار و سرپنجه اختیار
نواب والا نهاده و ابواب شوکت و جلالت از درهای عظمت و دولت بر چهره اجلال
سعادت منوال ما گشاده است لهذا شکرانه این عطیه عظمی و سپاسگذاری این
موهبه کبری بر ذمه همت جهانگشا لازم شمرده ایم که هر یک از بندگان راسخ العقیده
و چاکران نیکو طویت را [illegible] خدمتگذاری و عمده های [illegible] باشند
بمراتب علیه و مدارج سنیه از [illegible] اعلا و [illegible] پایه قدر و منزلت ایشان را از اوج
مهر و ماه برتری و آنها را بر جمیع امثال و اقران رتبه سروری بخشیم چنین مصداق این مقال
[illegible] عقیدت منوال فلانست او را بمرتبه حکومت [illegible] سرافراز فرموده ایم
رقم وزارت دیوان اعلا [illegible] از روزی که دبیر دار الانشاء تقدیر منشور دار الملک [illegible]
بر [illegible] کشورستانی [illegible] مضمون تؤتی الملک من تشاء بنام نامی و القاب
سامی نواب مستطاب همایون نگاشته و فرمانفرمای کشور بید قدرت یفعل الله ما یشاء [illegible]
نصرت پرچم شوکت دولت [illegible] والا [illegible] مهر و ماه افراشته است لا جرم
بشکرانه این مواهب روز افزون و سپاسداری این عطایای [illegible] مضمون معدلت
مشحون [illegible] بر صفحه خاطر خیریت [illegible] هر قوم فرموده ایم که هر یک
از [illegible] علم و چاکران [illegible] عقیدت [illegible] خلوص طویت مقرون و در

اخلاص ما بجناب سلطنت تشخیص نموده نقوش بدنهادی را اگر از لک صاف عقیدت ما از اوراق
خاطر زدوده باشند اشعار ذکر ارباب مناصب و مرتقی بمدارج علیه و مناصب سامیه
چنین مصدوقان بمفاد تسرین احتیاط عقیدت منوال بیز افلاک از ابتدا اشتباه
نکوئیدند حضرت تحویل نشان الیه برتبه بلند و منصب ارجمند و ولایت فلان سرافراز فرموده
والسلام علی من اتبع الهدی فرمانیکه باتمام خوانین ارباب شکست ابراهیم خان نوشته شده است لکه الله بار
خان ابدا اند شرح مراتب اخبار ابراهیم خان عرض داشته علامه بود که چون نشان الیه از مطالعی
خود شرمنده ازه وقوع این شکست که قضای آسمانی بود شکسته دل و سرافکنده است
متبنی لیلبره با وجود [illegible] ناله و بشرمساری و خجلت زدگی خوش نمک ارباب حمیت را
غذایی بدتر از آن نیست و اکنون از آن عالی جاه فرد مستور نیست و نخواهد بود که طالبان
نام و ننگ را در معارک جنگ کشش و کوشش بقدر امکان در کار است لا بد از آنکه چهره
شاهد صبح از پس پرده غیب چنانکه ظهور نکند موجب ملامت آنطایفه که باقبض و
بسط جهانی معنی کار و در تقدیرات الهی اختیار ندارند نبوده و نخواهد بود که بمضمون کریمه
و ما النصر الا من عند الله کشایش ابواب فتح و ظفر منوط بمقالید تائیدات ایزدی
در است نه برنیجه سعی و با وصف اینمعنی آن که فی الجمله از غیرت بهره دارند نیزه
دستان سینه را برین [illegible] زندگانی بطعنه پردازی نیزه خطی فلک [illegible] راقران
تن در نمیدهد و تیغ تیز دشمن کون [illegible] نمیدهند و چو بکاری عصا خانه پدر و برادر
راضی نمیشوند [illegible] حرف تند را که شنیده تر از سیف قاطع ترش رو و متحمل از زهر هلاهل
میدانند

میدانند و بمفاد آنکه درد زخم بشکن و نام که ببر کالتش زکری عرق انفعال نیست
از صدور چنین امری ما را هم بحواله از شکنجه خجالت و کرفت تهدید ملامت و شماتت را
بر حیات ما حج [illegible] اند چنانکه اظهر من الشمس است که سپهر زرین لوای مهر
بعد از آنکه از معرکه سپهر با تیغ کشیده رو بهزیمت میگذارد لاله رنگ زردی
بزمین فرو میرود و هر وقت که رایت جهانگشای از مرکز نقطه النصف النهار
منحرف میسازد از فرط شرمساری آفتاب عمر جهان قریب زوال [illegible] مینمایند
هر چند که بنا بر معانی مذکوره ملامت بهر نشان الیه [illegible] میکرد که چرا از دشمن شکست
یافته و نمی توان گذشت که چرا شمع [illegible] این همه سرزنش را برخود روا داشته و از تیغ
تیز روبر تافته ولیکن سخن در آن نیست که با وصف آنکه مکرر از جانب ما در باب جنگ
رو برو ممنوع بود از آن که چه ما خاطر الهام ما ثر خطاب با براهیم عرض عنه نهاد
او بود اسموع شده بود بر خلاف مامول مصدر اینگونه جهد و فضولی گشته
بایست برهنمونی دلیل عقل طریق مصلحت پوید یا راه رضای خاطر ما را بر وفق
ارشاد جوید در اینصورت که سالک نهج احدی الامرین و تابع مدلول و هدیناه
النجدین نگشته ملامت و توبیخ را سزاوار و تب تشنه رنجش و آزار ما شده
حال چون عالیجاه در مقام شفاعت و التماس در آمده حسب المسئول آن عالیجاه
این دفعه رقم عفو را از زدن او کشیده و بهمان توبیخات سابقه او را معذور و
مستثنا ساخته ایم رقمی که بمیر محراب بیک در تعزیت نوشته شده لکه الله امیر محراب بیک وزیر

هرات بدالله درینوقت بعرض رسید که آن وزارت پناه در قلعهٔ هرات طرح
عمارات عالیه و قهوه خانه و خلوت سرا و حرم سرا انداخته و املاک و مستغلات
بجا انداخته همچنانکه تدبیر او عرصه را بدشوار تنگ کرده و سمت دستگاه او عرصه را
براهل قلعه تنگ کرده فضلا عالی که در عاریت سرای دهر و در هر ملک و شهری ببرگ
دهر وری دلداریم همیشه خانه بدوش و از سبب غیر زحمت و رنج خود به دوشیم آن
وزارت پناه که او نیز چاکران خانه ایست با وصف آنکه او را هیچ قسم حقی
در تسخیر آب و گل آن دیار نیست بچه جهت ریشهٔ تصرف در خاک آن سرزمین
فرو برده و رسم خدمت را فراموش کرده که ادعای فرصت خدمت میکنند
او را چه قدیم گیری بایستی حکم خرج حمالة الحطب دلاله که سر و شش حمد همیه و آب اگر تحمل
سوای اینها بر دهیم ضرب دستم فرمان بردار شده مثبت جوی در اعزاز او رنجیده تیشه
والا کون او عرصهٔ امتحان شمشیر خواهد بود در اینمدت بغیر از آنکه مشغول خواب زن بعهد
کاهی برسم تفنن تفنن‌های مخصوص دیگر چه کار کرده است همچنانکه با خوشی فیما بین ایلچیان
سردار قندهار و بیگلربیگی هرات غرق فتنه است که انبوهی بسی او کشیده و این
شرار تنها شراره ایست که از چخماق او برهم زنی او ظاهر گردید بهر حال معتبر فرموده ام
که عالیجاهان نشار الیهما عمارات جدیده و حمام و املاک که آن وزارت پناه
در دارالسلطنهٔ هرات و توابع تحصیل کرده به جهت دیوان ضبط و خانه که برای سکنای
او کفایت باشد بتصرف او دهند میباید که بهمان خانه حقیر و سامان مختصر اکتفا کرده

بطار

با ... کبرا که در چیده اند برچیند و اوقات را که صرف خدمت رنگین او صنع
و تحصیل عقار و ضیاع نموده صرف خدمت آن دولت نماید که بجاب قوة یزدانی
امیدوارم که تنور دولت را افروخته است ... این است همانگفته است احتیاجی
السب بجریدن ملک و بستان نداند رقم عنایت پیر قمرخان بیگلربیگی هرات آنکه ایالت
و شوکت پناه حشمت و جلالت دستگاه ایلچی امیر الامرا العظام نظام الایالت
و الشوکه پیر قمرخان بیگلربیگی دارالسلطنه هرات بخلاع تفقدات خاطر اقدس عز
امتیاز و درجهٔ اختصاص یافته بداند که چون عهد خجسته و زمان خجسته که مقابل
وصول خسرو انجم سقط حمد دستگاه بزم آرای اصحاب شغف و عیش و هر یک
پروردگان قوت نامیه پیرایه دهندهٔ الوان از نهانخانه تکون بعرصه ظهور آمده
و هر یک از اغصان و اشجار در جنت گلنار با ثواب شجر و بوته دارد
آرایند از قبچاق خانه صنع الهی که خلعت سبز خار ابرویش و زلف ... حبشی
و نرگس و سنبل قصب پیش مینمایند اندام آفاق هر یک از تربیت ... الطاف بهار
همایونی ما در بزم ارم نظم والا بهره یاب یک قسم پیرایه است و قامت احوال
شان آراسته بگونهٔ تشریف گران مایه و آنعالیجاه چون صحن ... و راستی
سرو آزاده و قامت اخلاص لباس ... درمجالس و مجامع ... جلوه دارد
چون در این وقت تحویل از محفل اقدس مهجور و محروم از انجمن حضور بوده اند امر فرمائیم
چو خورشید تابان دهد فیض نور نه نزدیک محروم ماند نه دور بیکبیت

خلعت مهرطلعت بعلاوه یکثوب کهر زربفت بجهت آن عالیجاه، ارباب فرحهم
که در روز نوروز فیروز سلطانی انزا پایه بر دوش و کامران سانده باید که در اداء
این عنایات خاص که درباره آن عالیجاه روز افزون است هیچ وقت از مراسم جان
سپاری چشم نپوشد و از روی امیدواری در نظم و نسق مملکت کوشد امر [illegible]
رقم فتح قلعه هرات بایل خانی عز و اصدار یافته لا که کلانتر و اهالی و اعیان ممالک عراق
بتوفیقات یزدانی موفق و بتوجهات خاطر عاطر مستوثق بوده بدانند که از آنجا که برکات
عنایات ایزد داور تیغ فلک سای هلالی آب عالم فتح شهرهای خاصیت ماه پیکر
و موکب سعادت قرین را همیشه نصرت و ظفر پیش رو و جیوش قهار بنیوش را
سروش غیبی راهبر و بازوی با نیروی بخت فیروز را در گشایش قلاع و بلاد دست
دیگر است در این اوان میمنت اقتران بعون لطف قادر منان افاغنه ابدالی هرات را
که از دم شمشیر غازیان غضنفر فر و بهادران اژدر درگاه [illegible] حمر مستنفره فرت
من قسورة فراری و بمصداق و ظنوا انهم مانعتهم حصونهم در قلعه هرات متحصن
و متواری بودند بمفاد و قذف فی قلوبهم الرعب گونه اختلال [illegible] و بمفاد و زلزلوا
زلزالا شدیدا ارکان صبر و قرار [illegible] تزلزل یافته از شدت جوع [illegible] از خوردن
زخم سیف و سنان بامان آمده ما نیز بمضمون و ان احد من المشرکین استجارک
فاجره و بمدلول احسن العفو عند القدرة آن طایفه را امان و بکوچیدن از قلعه هرات
فرمان دادیم و از شش هزار خانه و اولاد ایشان آنچه [illegible] در عرصه فلک

بوطه

بوطه هلاک بودند همه را با خانه کوچ جلو [illegible] مستغرق ساخته بممالک خراسان
الی خار و شهریار فرستادیم الحمد لله بمتعالیه تأییدات ایزدی و فتح قلعه هرات متیسر گردید
اهالی آن بوده با طوایف علیجاه قندهار که با آن طایفه اتفاق ورزیده بودند مطیع و مسخر گشته
طوق اطاعت و چاکری و قلاده خدمت و فرمانبری گرفتند و در خلال این حال که
در انجام مهام هر یک فراغت حاصل و [illegible] حدود خراسان را تنبیه کامل فرموده‌ایم
[illegible] علیجاه [illegible] عبدالله [illegible] که فیما بین او و اولیای دولت [illegible]
چنین قرار یافته که ممالک [illegible] در [illegible] از این طرف [illegible]
تعلق داشته باشد و الحق این مصالح در نظرها حکم نقش آب و موج سراب دارد
زیرا که مقصد اصلی استخلاص اسرای ایران بود که مطلق با آن نپرداخته و آن اسرا هم
در چمن صلح [illegible] و ندگور [illegible] اند و وجه [illegible] که تا باید گرد و کار [illegible]
[illegible] وقت در یافته‌ایم برای همین است که بمقتضای کلکم راع و کلکم مسئول
عن رعیته یاری ضعیفان [illegible] از [illegible] رفع و [illegible] از [illegible]
نه آنکه عفو غفلتها بر هم زده تابع رای و رضا جوی خاطر خصم عهد شکن باشیم [illegible]
وقته امروز [illegible] و دست اقبال خسروی [illegible] و ضعف بد خواهان
قوی و غلبه از [illegible] مرتضوی است در اینصورت از آن طایفه کم فرصت که اذا
جاء الخوف رایتهم ینظرون الیک تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت
فاذا ذهب الخوف سلقوکم بالسنة حداد اشحة علی الخیر مصداق حال ایشان [illegible]

این امر کون از جهت دور و منشأ طبع غیورست چنین سنور مذکور مغایر رضای جناب
سبحانی و مخالف مصلحت دولت ابد مدت خاقانی بود لهذا ابعد الحضی مقرون نفر موم
چنین سر پنجه شوق طواف روضه ملایک سلطان حضرت امیر المؤمنین و مولای
متقیان غالب کل غالب علی بن ابی طالب گریبان هدی و توفیق استخلاص اسرای مسلمان
عمده مآرب و سیاهی شد ان شاء الله تعالی بعد از عید سعید فطر بهم عنان جنود غیبی و هم
رکاب تایید لاریبی از خدمت سلطان اقلیم ولایت ارتضا علی بن موسی رضا
علیه التحیة والثنا مرخص گشته با جوش دریای قشون جنگ و عساکر بحر جوی
فیروز جنگ بدون تانی و درنگ کوچ بر کوچ عازم کعبه مقصود خواهیم شد مصرع
[illegible] رکرا خاطر و سیلش که باشد! و لا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله تعالی
فظ اگر قدم نهی در دره خاندان بصدق! بدرقه رهت شود همت شحنه نجف! و هر کس
که در این امر دخل نباشد از حوزه اسلام خارج و منسلک در سلک خوارج
بوده و از جمیت آری و بی بهره از سعادات دینی و داری و سزاوار لعن حضرت
باری خواهد بود بیت شنیده ام که در دولت معتصم! اسیری گرفتار شد از عجم!
بباریده از دیده ها سیل خون! بنالید از ضعف و حال زبون! که ای معتصم
غافل از حال ما! اسیرست بدست مخالف فتار! تو در شمع دوش [illegible]
بتو میرسد تنگ و ناموس ملک! رعایا لان پروران تو اند! همه دختران
دختران تو اند! مخالف برآشفت ازین گفتگو! ز روی غضب سیلی زد برو!
که ای

که ای شاه معتصم! ز ابلق سواران ملک عجم! فراهم کند لشکر بیشمار! برای
نجات تو گرد سوار! قضا را بر اندک زمان بیخبر! رسانید پیکی بآن بوم و بر! ز
غیرت بر آمد ز جا معتصم! صلا زد بگردان ملک عجم! که هر کس کند [illegible]
زنم! کشد مرکب ابلق زیر ران! ز بهر خلاصی آن یک اسیر! در آمد ز جا لشکر
بانظیر! تدارک چنین دید آن شهریار! بر آورد از جان دشمن دمار! در این دم
که از شیعیان عجم! اسیرند در دست اهل ستم! یقین است بر زمره شیعیان!
که شاه خراسان امام زمان! نمود است در بند ایشان عجم! بنا معتصم غیرت کم از
معتصم! خصوصا که از فضل و لطف اله! ظفر هم عنان است با این سپاه!
بفضل خداوند لطف امام! ز افغان کشیدیم چون انتقام! نمانده درین [illegible]
بوم این زمان! ز افغان بجز نام افغان نشان! درین دشت شد بسکه افغان [illegible]
[illegible]! قزلباش کرده ز نوک غدار! ز قتل اعادی ز بس خورده خون! شده جوهر
تیغها لاله گون! گرفتیم بتوفیق پروردگار! هرات البشیر تا قندهار! با جرام درگاه شاه نجف!
نمودیم ز اخلاص روی از طرف! که آن آستانرا عبادت کنیم! اسیران خود را حمایت کنیم!
بگیریم ارزو میان کینه را! بمالیم اعدای بیهوده را! درین رزم هر کس تهاون کند! ز بیغیرتیها
تهاون کند! حلال است هم خون و هم مال او! برون است از دین بد اعمال او!
شرح عقیده رضاقلی میرزا ولد نادرشاه در جنتیه گلگونه حمدی که عذار عذرای ورق را
بزیباترین وجهی گلگونی نماید و غازه شکری که عروس دلارای صفحه را به نکوترین

صورتی ارایه سزاوار جناب جمیل حضرت ذوالجلالیست که هفت آسمان در حرم
حریم صنعتش شاهدیست هر هفت کرده از ماه و مهرش تتبه طلای در شاهنج و شرف
اقبالش در سرو بدر تابان در خلوت سرای قدرتش دلبر قمری طلعت در پرده
از شب اختر نمای و چرخ کوکب نگینه نقد بخشش در رهوار اطلس گلدوز زر
تارش در بر شکرپیزی طره لیلای لیل از عنبر افشان شانه کش صنع بیمثال
اوست و سرخاب شفق و سفیداب صبح در چهره نگار خورشید عذار
دلدار نهار از غالیه زیب مشاطه لطیف لایزالی حلیه گر عنایتش نو عروس [illegible]
در منظر عالم رواق سپهر صبحهای آرایش بر سر طشت سیمین افق [illegible]
و مجله آرای حمایتش هر شام از انجم و اختر طبق در و گوهر [illegible] باش [illegible]
کواعب اتراب ترابی فشاند بر سر مجمر [illegible] شکر فجر از تار شعه [illegible]
و بر طرح صروح جوانان فلک از سلک ثریا عقد آویز صورت آرای ابداعش
زرک قرین از نور و عبیر شکین از شب دیجور بجبهه و گیسوی دلبر فتنه خیز لیالی پاشنده
و مشاطه اختراعش از پیاله طلای رضا بابروی سلمی هلال سبته نور و از سیاهی شب
کحل سرمه بچشم شهلای سنین و شهور کشیده جهر انور در معقد قدرتش [illegible]
دیبا و چهره زهره جبین ماه در انجمن شهود آثار خلاقش غنچه هدایت و [illegible]
از رنگ سخن های عاطفتش همیشه در خضابست و آرایشگر مکرمتش در طارم چمن [illegible]
چاردم نگار بند پنجه آفتاب از ازدواج آبا علوی با امهات سفلی از نتایج بالغه
ادوات

ادوات و الطاف موالید از بچه دان مشیمه عدم زاده صنعت کامله او صور کرم [illegible]
صنع بدیعش مصداق صورکم فاحسن صورکم نقش بند هیولای ذکور و اناث در
وجه بهوار فیض منیش برقع کشای نهفته رویان حجله عدم الذی یخلقکم فی بطون
امهاتکم خلقا من بعد خلق فی ظلمات ثلث در قصر و قصور هستی هلاج و کدخدای
جسم و روح را عقد ارتباط از دست و در غرقاب مناظر و جو اخلاط اربعه را
حسن خبت اختلاط از و از لطف چشمش دوشیزه هر گیاهی نامزد گل زینت و از
فضل عمیمش رخت هر درختی بار و حمل میوه شیرین شمامه قدان اشجار راپیرا
رعونت از و در بر است و غنچه لبان شکوفه و ازهار در چادر سفید عصمت از و
در سر بیت ز ابر افکند قطره سوی یم! ز صلب آورد نطفه در شکم! از آن
قطره لولوی لالا کند! وزین صورتی سرو بالا کند! و هر نطفه را صورتی چینی
که است در آب صورت گری! سبحان الذی خلق الازواج کلها مما تنبت
الارض و من انفسهم و مما لا یعلمون و آرایش پرده دوش دوشیزه فکر
و زیور گردن و گوش عروس معانی حلیه جلیه و لالا و گوهر گران بهای نعت
و منقبت عالی نسبی است که سرخ روئی کونین بغازه کاری مشاطه شفاعت
اوست و تکون عالم و تولد بنی آدم از بطن عدم بطفیل حضرت مفترض
الطاعه بیت گر نبودی ذات پاکش آفرینش را سبب! تا ابد حوا سترون
بودی و آدم عزب! ای نور رخت و نیز تابناک بهمین فرزند

در دامان افلاک پرستید و له آدم و انگشت نبوت را شریف ترین خاتم
الانبیاء و سید الاصفیاء من الصلوة ازکاها و من التحیة انماها مادام الانسان رجا
والنیران تدوران حنیفا و اوجا و تحف تحیات صدق انتما و درر دری نثار دربار
دارای اربعه فلک خلافت و دارای عتبه ضلالت رسالتا که عروسان عز و شان
ذات مقدس شان در عقد دوام اند شوخ گیتی فروز ماه در حرم سرای خلد اشان
کمینه کنیزی قمر سیما نام پرده گیان قصور ادای خدمت شان در حجاب خجلت حجله نشین
اند و آزاده مردان طریق تولد شان مستوجب تزویج حورعین ذال زشت دنیا
که ام الف دلیست فتنه را نفوس قدسیه ایشان را مطلقه ایست به طلاق و همین
ایجاد وجود حلقه ایشان عنبر چه گوهر نگار شب و آینه بلور صبح و دست بند سیمین ماه
و طوق طلای شمس حلقه زرین مشتری و شمسه زرین آفتاب و کمر مکلل اکلیل و برج
و باره افلاک با کنیز و غلام زهره و بهرام امهات عنصر را حق الصداق
بعد غرض از صورت نگاری این لوح دلکش و چهره آرائی این صفحه فرح
بخشای که از حسن معنی طعنه زن لوح جبین خوبان دلکش و مشربست و از حروف
و نقطه رنگ فزای خط و خال خوبرویان پر گوشه کشیده است و حجت و حدانیت
مخصوص ملت خداوند احد است و فردانیت شایسته یگانه بد زوج اللهی لم یلد
و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و قوام سلسله هستی بنا کهت متوسط است والقمات
سلک بقا بنام واجبت مربوط چنکه آباء واجهات افلاد و ازدواج الی قیعت علت

ومعلول

ومعلول موجب حصول عقد ازدواج است و نتاج صور موالید ثلث در تولد مزاج
بق بلته ماته و ماته قابله محتاج الکر قوت باصره در آینه خانه چشم در پس پرده زجاجی
هم آغوش مردمک نشد دیده بدیدار قرة العین خویش روشن نمیکرد و تا پرزاد
کهن قصر نو آیین همخوابه ماه قسین نمیگشت خلف الصدق صبح صادق از کنار
نمیگرفت تا ابر که قطره از نیسان از صلب کان گوهر غلطان لعل بدخشان
نزاید نهال نوخیز با بدون پیوند در بر گرفتن ثمرة الفواد فواکه لطیف مقدور نیست
و لی عهد خود مولده با بو کان جنوب از مقام لطیفی جلوه گر عرصه نمو ظهور نبابد غنچه
المعانی در آنی که شاهد سلالی نهار زلف پر تاب از زلف اللیل بر عارض مهر تاب
او بیخته و حسنا صبح الوجه صباح شکر خنده تنگ شکر تر آمیخته شب والفروز ش
چین روز جلوه مخجر تی مزاج دلو بهجت اند و زش نشان شب وصل جهان سعادت مبتهج
قبه خضرا درار است طره بخش حتر لطو و سر لطو بسیط غبرا غیرت افزای جمله
عروس آفتاب خداوند بیت لو قمر کدخدای خانه و زهره زهره را مشغول چنگ و جعانه
خجلت و خشم و عیب و غضب طالع از مناحس و مناقص حر لو او تا ار بعه او تا
چار ترسر دو ماته لذها له دایره سبز و عطارد قلم بدست گرفته خطی نوشت ناهید
چنگ نی نواخت خورسنگانه طرب کرم میکرد و در خور لو بهرام برسم غلامان
خدمت بجای آورده و جای آن هشت مشتری عمامه زرین علاقه و دراعه الوبر و
آراسته صدر انجمن گشته قیقاز بنیت افلاک رزم تاج زرین بر سر نهد و چتر کوکب

بدست بمفد آلات الستاره دلقین خیک بدوش گرفته از ذیل فلک آب میکشید
و کواکب آسمان لنگ ابری بکمر بسته با سبوی شفق از خم مینائی سپهر لب تشنگان
مجلس را آب میبخشید غواص لالی سرور باکنان عرش در رسیده و با
زبان شیرانه میگشاد راس سر بر آسمان میسود و ذنب عقده از دل میکشود و قلب
مه از دوست دل مقدم و مؤخر از هجوم تماشائیان مقدم مؤخر استاره نهر ز [illegible] ١٠٧
و مجمره عود و کف الخضب کف میزد و چنگ روی دف طرب در مواقع
فرغبالی و اشته سفید با بان نشاط افراخته غروب از روی حضیض جناح
بطیتاری خدمت پرداخته با رقص رقص مینمیکرد و جام رکتبها پیکوفت بنات النعش
انبهاتش می نمود با طبیه شربت می ساخت و پروین عقد بست و شاة المذبوح خود کشی
میکرد اسد از جبهه چار چشم نگاه بود و سهم با لگه تیر روئی ترکش آفتاب
آسمان فلک می بود از حیرت تماشا سهیم آه حامل راس العقول با سر خدمت
میکرد و کاسه اکرسی بدفع گزند عین الکمال آیة الکرسی میخواند ثره المسلسله
انداخته و صلیب از ناز زنار حمایل ساخته ممسک الاغبه را عنان صبر و توان
از دست رفته و سهیل اهل بزم را اهلاً و سهلاً گفته از بس آمیزش صندل
شیوع یافته مهتاب خیط الکتان را فرش مهتابی فلک ساخته از بسکه
نزهت سرای سپهر شبستان تماشا گشته بتین را نیز میل و اوش مرز وقت
العقرب برقع انداخته ثوابت سیر میکرد و سیارات محو نظاره گشته در مقام
حیرت

حیرت ثابت می بودند سپهر از کواکب با هزاران چشم برای تماشا گشت
و خورشید اشرف شاه جهان نثار می نمود قمر از انقلاب پیچ و تاب رخ بهره را تنگ
در بغل گرفته بود که اگر ماه نو شد آغوش خالی میکرد و سعد اصغر نوعی ناشری گرم
نظر بازی بود که اگر سالی میگذشت نظر از آن بر نمیگرفت آسمان انجمن کش
آفتاب را اگر ماکرم از تنور بر آورده بلکه نهاری آماده ساخته افلاک از دانهای کواکب
نقلات زر افشان ریخته و پرداخته آتشباز گردون موشک شهاب می انداخت
و هتابها ماه میسوخت و النجم آلات دولان بر طاقنمای الطباق سموات از کهکشان
چوب بندی که بمفاد و لقد زینا السماء الدنیا بمصابیح در انجمن چراغان می افروخت
لعبت گر جهان در پس پرده شب بازی لیلی از صورت ماه عروسک بازی میکرد
و هندوی ملاعب شب از بیضه صبح و مرغ آتش خور بدر می آورد لؤلؤی از چمن
ریسمان بازی خطوط بدارت را نهایت میرسانید از چرخ چرخ بدر میرفت و شعبده
نیرنگ سحر فجر چنین انبساط حقه بازی سپهر مهرهای سیمین نجوم را گم میکرد و از
تیغ مهر آتش سوزان مجمر فروزان از زیر خرقه ظاهر می نمود گاهی زر خورشید
با شب غروب به از جیب مصری افق بیرون می آورد و گاهی در چرخ و فلک
سپهر کودکان اطفال شوخ چشم اختران انجم را چرخ می انداخت در دور عشرتکده
خاکی نیز ارغنون آب بر آتش دلها ریخته و نسیم سحر گاهی رایحه روح
و ریحان بمشام اهل جهان آمیخته گل از انبساط در پیرهن نمی گنجید و دهان غنچه

از خنده بهم بر آمد و چشم نرگس از شاه بخواب نمیرفت گل مخملی در مهر گل زمین
فرش گشته و زنبق تر و تازه باغ نشسته بنفشه از عشوه بساعد تکیه کرده و یاسمن از یاس
دل پرده گل از ناز بر نهالی خفته و سوسن بصد زبان افسانه گفته غنچه که می‌شکفت
و شبنم برای گلریزی سفت حسن یوسف چنین چنین یوسف عزیز و زلف عروسان
دلاویز صنوبر دل از دست داده و درخت آزاد و بندگی ایستاده عرعر شمشاد
نور از بزم خاص بود فاخته ضرب رقاص چنار دست افشانی بر خواسته و بید مجنون
لیس آخر لا بطره مطرا آراسته گل آتشین آتش برافروخت و لاله از سیاهی
داغ زغال سرخ میکرد و صبا با میزد و نسیم از برگهای شکوفه نقل میریخت و نای سپید
از شاخچه گل و شاخ نبات در انجمن خم می‌پیچید گلبن از آواز و لاق آتش برگ میساخت
فاخته از زبان فخته فخری میگسترانید و طاوس از سپهر ملمع شمالی و الوان می‌افراخت
طوطی طوطک میزد و بلبل بلبان بلبان مینواخت آواز هر بطی بربط خوش نواتر
بود و طن هر مرغی بانگ عنقا ساز و سرور بود و جباری مجبور خروس در
خروش بود و تر تنک ترانه در جنبش صورت غراب همه قول زاغ بود و نوای
چکاوک جوالگی عرصه باغ تسبیح بلابل رقع بلابل گوی عندلیب غنا اعدا
می‌بود شعله آواز عود و از ان قاری آتش بجان عود قماری انداخته غلغل
مینا غلغل برچرخ مینا رنگ انگنده از فرط میمنت جغد در کسوت بوم
سفید همای حبلوا گرد بود و از آفتاب همایون همای را چراهن سعیدی سعادت

ارغنون

دربر عروسک ابدان عروس تماری بر بالش پر تکیه کرده لک لک بدلک لک
سرور لک الحمد گویان پا باستراحت دراز منموده لک لک‌ها زبان در ارجی فلک ثنا
سیکه هدهد کلاه نشاط بر هوای پر انداخته کوه قبای سنگین خارا در بر کرده با کال
عظمت و شکوه دامن بر کمر زده تیغ بازی سیکه و چشمه سار لباس موج آبگون
پوشیده از آب رهومیز و ماورالنهر میخانه در چهار رکن جهان قانون ج‌حی
ساز بود و دریچهای جهات سته هفت اقلیم ارغنون سرو بلند آواز از کلاغ
غناهر فقیری در حصار رود را دلان شادروان مروارسوی افسر اخته و از اوج نوا
هر منوائی تخت تا قدس جهان آیین جمشیدی و سرود خسروانی بساز داده نغمه
رهاوی رهائی ده دلها را از نقارات غم و ارشد شادی شام و حجاز دو عراق
و نوروز عرب و عجم مخالفین نامؤلف در آشکار و نهفت مغلوب با لغه شب
و آه سحر و خارج آهنگان مقام اهتی مویه کنان در دایره حیرت ضمیر
کوچک و بزرگ صفاهان و تاجیک و ترک نشابور را بیانا و نهارا از فرع روی
برشه ناز و تهی سفر ازان کلمه خشک طیور را باناخن حسرت چنگ زن
سینه محنت ساز اوج و حضیض نغمات زیر و بم بود و چنگ از نشاط
پرده در غم گوشه نشینان قبا و نهاوند بان عشاق وصلی دیده
ترانه پرواز زمزمه سرور و زنگوله بندان زابلی و سرنداز حالت گیرای
شاه خسروانی مقام در هر مقام همدم بهجت و جمهور از شور سماع معه ز حصار

سرگرم سماع و وجد و جدی بی‌نوائی سرایان دلکش رقص افکن دلهای
لیلی وشان لبسته نگار رقادی حجاز و نجد نغمه سلک السماک و سمک و نوای ماهور
دگردانه بکور گردان بیر رسید و عشر عشیر آن آهنگ نه و مقام عشیران هنگام دوره
ازل و ابد گوش زمانه نشنیده و نخواهد شنید چنین در رگ تاک در جوش بهپیاله
با دختر رز هم آغوش ایاغ از دست رفته و سبو بر غلطیده و لراقمه بیت
ز جوش خوشی کاندر جهان بود زمین را ز تا پا پر افشان بود در سلک نگاه مرتبط و در سمط
عهد دوام منخرط ساخته فلان با لقبه مناسب مقام نمیشد از نامه تکمیر دهای متاب آرام
... وصال بلا چه سود از پیغام اگر تشنه را نقد آب کیر دلیرب ... شوز وصل
قانع به پیام آدا دی کش مصطبه مستمندی و جرعه نوش ساغر اخلاصمندی عقده کشای
غنچه بدعا رایحه کثیر الفایحه صدق و صفا نکرد بیت تا بنام من زبان خامه‌ات گویا شده
از تکمیم سر دو پیرهن از بس بالیده‌ام من که باشم گرچه من بقید به آورده را نامه از زر شکن
همین معنی نکو پیچیده است هر چند جدول آب بقا از چشمه سار خامه عطوفت رقم که جاری
مجاری کوثر و تسنیم است طراوت طراز بستان سرای اخلاص نظام هر گهی و از رشحات
فیض سحاب خامه مشکین ختامه که حیات بخش عظم رمیم است مزرع امید افسرده
ولبان حاجات تازه و شرتیب اندازه بخشید نهایت قطعه کتابت کم توانه ولکه لا بسقوا
رانما سحاب خشک حرف رسید بد محتاج با رانها بلی در نظر همت پروران آن شان
خورشید جهانتاب با عقب ذره و خاطر لذت یافتگان شهد وصال بجاشنی

اعتباری نمی باشد بیت دارد عاشق را دوای بهتر از معشوق نیست شربت بیمار نیست
فرمان در اثر من گند وسعت پیدای انتهای عرصه اشتیاق و صحاری انفضای عالم
خلت و وفاق نه لزا آنست که با اسب چوبین قلم حقت توام عشری از اعشار
و اندکی از بسیار آن اتوان در نوردید و طی مسافت عرض مطلب ابعاد از انست
که بدستیاری عصای خامه و پروبال نامه بسر منزل حصول مدعا توان رسید از بس
سرگرم جستجوی آن خورشید تا لم بیا یاران مرکب که دو سایه گرا فتد بجا پیم همان
بهتر که صورت حال لا محوقف بمرآت خاطر عاطر و رجوع بآئینه حقانیت مظاهر سانحو
باز بست صد دلاه و کرنه در اشتیاق فرقه میانه دلهای ما و منی تو نیست با وصف انجمنی
در فضای نامه نامی کلکه گذاری و با دلتنگی قلم جو بگفتار فرسر حد اندکه با دجهد
تقصیر در ارسال ذریعه جات نمود است فی الحقیقه کلکونه رخسار ایین اخلاص شعاری
از جو نبار خجالت سرشار که انداز آنچه تصور بفرمایند گناه مخلص باید برات
نهایت گنه کار پشیمان را به بخشیدن سم باشد مستدعی است که در زمان
اجابت دعوات وافیات مخلص پیرا را یاد و با رجوع هرگونه مهمات میسر در حجم
باشند هر آینه موجب استحکام سلسله حقت و اتحاد خواهد بود با یام جوت
فهام تمام و ابر عشرت بجام ... حلم بالم ابر ابد جواب مکتوب مذکور
نامه کز آن کور سر شور اقبال منست مهر او بر نامه نقش لوح اقبال منست
ذره سان عالم هوا دارست آن خورشید را یک یک ذرات عالم شاهد حال منست

هزاران حیف عمر گرامی زیاد در حیرتم ؛ اگین دمی غلطان بخون یا توبه فارغ منست ؛ یا فریاد من افتاد
با آن گل رسید ؛ گفت کین گلبانگ مرغ بی پروبال منست ؛ فکر مرهم بهر جراحت سینه ام
چند ای طبیب ؛ این جراحت یادگار یار قاتل منست ؛ شوقم از نامه بوصل تو فزون
تر گردید ؛ نامه بر آتش من دامن دیگر گردید ؛ عنبر زاویهٔ عزلت نشین بر لوحهٔ اخلاص و ذریعهٔ
اختصاص سبکبال که درحینی که هدهد فیروز قدم بقاصدی سلیمان بهار نامه سرور بار کنعان
سنان شتابنده نسیم صبا دماغ یعقوب مشتاقان انتظار یوسف برسم رسیل ابنوی پیراهن
نوروزی معطر میکرد اینده نغمه سرایان ملایم صدای عنادل بو خنیاگران [illegible] بلابل جهة
بهمن عید دیدی در مدارج اغصان اقحوان سنبل گویه و سلطان چارپایش کرد آن نخچه
نقطهٔ اعتدال برهمین معتدل النهار خرامید نسیم آمد بطرف باغ سرست ؛ سر زنجیر موج آب
درو بست ؛ بمنطوقهٔ وارسلنا الریاح لواقح با مسرت افزا دماغ و راغ اهتزازی نمود
واذن بشارت هو الذی ارسل الریاح بشرا بین یدی رحمته لبهای غنچه را گلکاری سکشود و فات
بصیقل این سخنان زنگ غم از آئینهٔ دلها میزدود بیت بیا باغبان خوش سرزکن ؛ گل آمد در باغ را
باز کن ؛ ز جعد بنفشه بر انگیز تاب ؛ سر نرگس مست درکش ز خواب ؛ سهی سرو را برکش
فراخ القمری خبر ده که برزد شاخ ؛ سخن را دگر ده ز ارغوان ؛ روان کن سوی گلبن آب
روان ؛ او باورده اگبه با بهاران و نزول همبارک ریزش که جور انگیز قلوب مشتاقان
منتظر سعادت [illegible] بمقام یار رب حیک گفته است الشی لاشی الا و قد شت بی بعد که
ناگاه نوبادهٔ چمن الفت و گلدستهٔ گلشن خلت بعنی رقیمهٔ عنبر شمیمه که رنگینه خامهٔ دربار
گلشن

و کلک فصاحت آثار بود شرف ورود و عز وصول ارزیافت [illegible]
نورکیده ؛ زخم ناسوده دلم را مرهم کافور بود ؛ آن نه مفاوضه بود بلکه درج پر از در
معانی و برج بود مشحون بدرر [illegible] شاهد الحروف و کلماتش جلوه گنان و [illegible]
اولی اجنحه معانیش در طیران شکفتگی بهار ز نقش نادره خوش سجیده و مجمع البحرین
فصاحت و بلاغت در ظرف حرفش گنجینهٔ سخن آنچنان سحر که از بود که صد پایه
بالای عجاب زبود گل مطالعه اش گل گلی میدمید و دست اندیشه ز حین صیانت
اثر اچید بیت صحیفه که چون مشکین خطان نوشین لب ؛ ربود هوش من از خط
حسن و لطف و مقال ؛ جواب آن چه دهم که از خرد دورست ؛ به پیش
عقد گهر عرض مهره های سفال ؛ شکسته نثری مصحوب قاصدت کردم ؛ که بسط عذر
کند پیش تو بوقت جواب ؛ همیشه تا که در ین فرش فرسای جاده را ؛ بود ز سرمه مهر و
کوشش مه و سال ؛ علو نیر اقبال تو باوج شرف ؛ از آفتاب فزون باد بی گزند
زوال ؛ ایضاً منها مقام ساقیا عهد گل از نو بهاران تازه شد ؛ باغ و راغ
از سبزه و تیره نازان تازه شد ؛ عندلیبان در هوای گل نوا بر داشتند ؛ عشق بازان
هوای گل عذاران تازه شد ؛ لاله شمع افروخت نرگس جام بر لب نهاد ؛ در صبوحی عشرت
شب زنده داران تازه شد ؛ صبا همدمی بیماران رسید ؛ بدل خستگان از رسش
جان رسید ؛ بشیر بشارت ده از ماه مصر ؛ ببر وقت پیر کنعان رسید ؛ بمور پریشان
بار بار حسان ؛ وفا نامه از سلیمان رسید ؛ شوقم از نامه بوصل تو فزون تر گردید ؛ نامه از آتش

[illegible] از بو آسته از هیولای تجردش از اعراض آب و گل پیراسته صورت
ظاهرش معنی ما من اسلم وجهه فهو محسن تزیین و ظاهر و باطنش مظهر ان رحمة
الله قریب من المحسنین اعنی شاه فقر امیر با محسنانه بجذبت که شمهٔ ازان مذکور تواند
شد از انجا که خلوت باطن اشراف مواطن سراز انوار تجلیات سرایر
غیب شهود اعلان پذیر و ضمیر حقیقت تخمیر کلامی در عالم وجد و مکاشفه از حجابهای قلوب
اجنبی وحدت گزین واقف و خبیر است محقیقت حال بالاحتیاج بذکر یافتن مقال
ندانسته رجوع بوجدان ذهن صافی سرشت نموده چند که در نظر طبع شریف اشرف
از اشرفی صد لق بیابد طلا در فطرت والای منیف ز اعلای زمین طبق واطلس
بوم آسمان سپهر نهاد و نارست لیکن بجهت حاضران رقعه پنجاه عدد اشرفی و دو ثوب
شال سبز [illegible] کرمانی برسم هدیه و برگ سبز اربان حضور گرامی نموده [illegible] الله در معرض
قبول صراف طبع نقاد در آمده چشم از حقارت آنها پوشند رقعه که بمیرزا ابو الطیفان نوشته شد
حضرت انوری طبع صاحب ضمیر کلیم کلام النفس لالی شرب عرفی عرفان گلسن شاکه
قدسی طینت هلالی شهرت اهلی اهلیت با زیافته بزم شاهی مقرب بساط خاقانی میرزا
طوفان ابو اللطف الهی حفظه بر شان جمعه شهیش سلالی تخلص و مخلصش شوکت شان
باشد بیت الغزل دیوان بنظیری عرفی قصیده منظور آن [illegible]
با مکتوب سعود ارمغان سعدی رسیده ای خوش صفائی مغایش [illegible] لطافت
طوفان مخبرهٔ [illegible] سخنان حسانش در رسید از سخنگوی که از سخنان دهان [illegible]

ناظم سلک گوهر منظومات خود با این نظم سنجد بر خود ابر سنگ میزند جواهر انور
باسط اللعی ولفر و زیش بمعارضه در لؤلؤ عذ خود را رسوای آفاق میکند بر ضایمن غیرت
هندیش که پروردهٔ صدف طبع والاست همه در یتیم است و اطفال و
رسیدهٔ معانیش که بزاده فکر گل اوست از اوضاع اصلاح غیر الطیم آنچه گفته
بسیار خوب و همه دلکش و مرغوب است ان الله تعالی به افراد الحضرت
ممدوح بر سر تاج وزیره اخلص کیشان تابنده باد عرایض که از جانب [illegible]
والده شاهزاده نصرالله میرزا بموجب امر اقدس بمحمد شاه نوشته شد بعرض عرض اقدس
همایون [illegible] که لله الحمد که علاقهٔ ارتباط و پیوند جنت که اندر عقد ازل با قضای
عنایت شاهنشاهی بمنزل ابن الخضرتین تحقق پذیرفته منتج قوام دولت
علیه و سرور شاه لقای چون مملکت گردیده در ین اوان سعادت نشان که
تربیت قابلهٔ الطاف ایزدی از شبستان عدم در مهد وجود قرار یافت جهت طلعت
هستی خود با تسلیم کل ارادت آنحضرت محرم و بالطبع انبساط و اختصاص را
از دستگاه فیضان صورت نوع آویزه گوش و شاخ صدر اخلاص پرورده
بمقتضای عقیدت صلبی و خلوص فطری مستلزم آن که [illegible] بعرض [illegible]
[illegible] دلکو [illegible] بوسیله خود در سلک قریب [illegible] کوکب [illegible] اقدس
[illegible] شعر صبا بمهد [illegible] سلام در [illegible] ؛ با روب عرض ابیت شه هندوستان
شه گردون سر بر فراز که یاد رش شاهانه برادر ؛ تاج اهل سعادت

مخدوما مهربانا گرامی عبارت داوری عزلت نشین که با اخلاص دوستی حقیقی بر لوح ثنا
گستری میرسد آنکه که درین اوان سعادت نشان گل جعفری بوستان خلت و گلکشت
عهد مودت حضرت آکه دوستی و هجران شهید و شب رنگ رسید یعنی خامه
بلاغت ختامه تعلیقه فرسای دماغ جان و قوت بخش دعا اغوای شامه روان گردید
و چون شمیم کیفیت ملک شاه دوم خاطر عقیدت منزل شد از مطالعه آن
صبح سرور و فجر حضور از مطلع خاطر دمید تا که عکس روی تو بر جام مکتوب افتاده
شاه اندام گلی که از شاخ تمنایم شکفت الحق آفتابی بود که از افق اشفاق
طالع شده بزم هستی این فقیر را روشن ساخت و ماهی بود که ظلمت شام هجران را
به ضوء پرتو التفات بهجت جان این مهجور انداخت از مژده وصول و سعادت
این رقعات کمال خوشنودی روی نمود بیت خبر آمدن دوست دلم خون کرد
لیک تا آمدنش کار برادر هم کرد شرح پرسش کی کنم این در حکایت زلفک که بر بدنش
زمین و باد دگران همدم کرد در خصوص عدم ارسال عرایض شکوه‌ها شده بود قبول نمی
فقیر را تقصیرات بسیار است بمضمون مصرع گنه کار پشیمانم ببخشید ارسم باشد التماس
عفو می نماید نهایت الحمدلله که آن کلمه را بمفاد جاها سخن از زبان من میگوید
که باشند چه عالیحضرت اخوی مقامی میرزا عبدالله عنبر از عشاعر رقعات مخلص را
جا نوشته اندکه هر مسئله از ایشان رسید آنها ایشان معینکی در رقعه آن
این کمترین مخلص نالیده اوری تعریف نموده اند بهر حال به منظوقه پیش عفو تر ابر چنین تقصیر جرم ها
ایمن

آئینه کی برهم خورد از زشتی تمثالها استدعای عفو گناه می باشد تا در مسند عزت و دولت
همنشین ظل عاطفت ابدالآباد رزاله بر مسند اعلی گلشن جلالت و عظمت و اقبال و چمن فرحت و شوکت
مکین حشمت و ابهت و اقبال عالی همه جا بگاه شوکت و جلالت و منقبت و استقامت
ابهت و مناعت و دولت اکتساب عاطفت عظیم الشان اخوی مقامی امارت شعار سحاب
سحاب مکرمت و افضال حضرت ذوالجلال قرین حصارت و نضارت
بوجوب التمنی لحبیب مشتمل حصول همه که هر مطالب و مدعیات با
بمنه وجوده بعد از ابراز سعادت خلت و مصافات در شیحه بارش گلستان مودت
مودت و مصادقات مشحونی قسمی ضیای مهر انجلا و مکشوف ضمیر منیر حقیقت
تحقیق مسایه الله رقعه که بجز مرتبه قلندر نوشته شده شوق صحبت شریف موفور است
گوشه نشین و مجرد و خلوت گزین تا جدار اقلیم فنا و صاحب لوای عرصه جلالت
کشور تجرید قلندر دار الملک تفرید شاه دیار فرو گشی سیاح بحار معرفت
و سیاح فضای لاهوت سرشته طریق حقیقت و پیر تکیه طریق طریقت صاف
ضمیری که در صفای باطن با صبح صادق از یک پستان شیر خورده عالی فطرتی که ابدال
مهر انور در دایره فلک چرخ اخضر از کاسه گدائی کشکول فیض افاضه
دریوزه کوچه اش پسندیده شربت از مشربه صحبتش غنی و درویشیش را لذت بهذا
عذب فقرات حسنات و صاحب طریقی که از حب نجات جنت
جز جذب ... سفر فقش عارف نامعارف باد و پیراه کمال قامت ملبس کمبخت

مثنوی
... مروستان گوهر اسلام امکان مسند سروری درستان سرا است
الحمد لله تعالی که بعد از دید الیف ایکه لذ جمید و ملاذ مطاع و محبان و مخلصان دعوی میر چار
بالمیش دولت سعادت و اقبال و اجلال متمکن بعد از چشم زخم روزگار باشند که گشایش
بنیادان فراموشی الحمد لله مستور مقرون بر جابت و بدعای عمر دولت آنجناب اشتغال
دولتمند قضا است که گاه گاهی نشی خامه که هر قشت ناالتصبیع و با آور جوستان
بیجبر نشان نمود نمره مخمندی مزاج شریف مسرت بخش خاطر حزین گنند تا کوکب
اقبال بشه بلند و روشنی فزای دیده محبان اخلاصمندی باشند عمر کم طوبی و عدو کم
مستثنی
ابواب فیض سعادات جاوید ابمقالید توفیقات رب همیشه گشاده و اسباب حصول مرادات
و مقصودات در جهان با غایت تائیدات سبحان مهیا آماده باد محب اخلاصمند دائی
وظایف دعاگوئی قیام و از مسلک محبان و مشتاقان انتظام دارد امید به نعمت
صحت تام بهجت سامی عنقریب سر زوق و تیرگی بعد از طی مراتب شرح اخلاصمندی
که از تطویل دانفصال بنیاد رسیت منوی طی بیضا ضیاء ساری دلاله که چنین فلک سمت اشتها
و دوستی با خدا ام کمالی داشته در بینوقت روانه انولامیسکی بیدلا لازم نموده که بنگارش
آنچه بند که هر گز سلسله مراسلات و اشتیاق گوید متوقع است در هیچ باب مرا
و مقال

مفتوح داشته با اعلام سلامتی ذات شریف مخی از مسرت و خوشحالی زندگانی
ملتجی
با سبب ایدلبر خود طرح جنگ انداختیم از حضرات لیاقت و فهم جمیع الدرجات
خجسته صفات ملک ملکات آنعزیز و پیران عطوفت نگار رفیق محترم مرا سلام تحیات
می باشد بعد از دوستی و اتسیام مفرده پرداز جمیع مفصل و مطالعه منع ذات با اوزار
وفاکیشی و اشتیاق خلاصه دانش و بینش آموزی مجموعه کمالات و خلق بدور با
آواز چه یگانگی و جهتمندی توجهات الفت و عقیدت پیوندی التماس آنکه از ذوقها از
رسومات پیمبری در اوج آموزشی تازه سپهری صفحه گنجیب عجب با
نظر است یا یافت ممنوه مصحوب بلغ اوری گوانید مرحوم آنانکه بیلانشین
نمی ارزد و بر داشته صد آنرا که مرغوب است عمل است ادبی دلالة حق که بمقدار وقت
ملازمت آن مقام چندان متأثر گردیده که بشرح نیابت نمی آید یک لحظه هجران نمیقدرد
گشتم ضعیف و ای بر حالم اگر یک چند روزی بگذرد توقع آنکه از جوانی افواه
اشتیاق و نفس جمع بار مخفی تمامه نرم قرآن نهد با عمرکم طویل و عدوکم ولسید بر الحساب

لاابی بخورد قطره نبی باران
زد جنس همچو بلبلی بلبلی بنون
الحمد منظم ازه لوق
گر از زنو میهای در
بار
در قیح رگه هم در کهو دارم
غم را گرفته وطن
بسیم بهم خود دادم
بلکه مکنم که ترسم مور اتابشد
پای ملخی نفرستیم برون

ایضاً

ملحوظ نسبت دوستان

همیشه علائم نواب برسد آگاه و آثار از فیض چو بهار رحمت نامتناهی الهی

متعال سرسبز و شاداب باشد کامیاب و باشار صحیفه مدعا و متمنا بارور و از صحبت

درست بوضوح حلاوت شد و از حظ حیظ حمیت اکبر بهم فیضات و جان بر وخت

اخلاق حسن که شایبه ها بهم و اله الا محبة لبعد از طی مراتب خلقت و ولا

واظهار مراسم خصوصیت و مصافات انتما عهود علیحده آن محبت اقتضای مراد

که چه معنی خاطر محبت ضمایر کشف لطف اطلاع بر سکونت آن اخلاق محبت شمول الحمد

کلام و در این مشمول تقریب مآب بهجه وسیله باشد لهذا در این وقت که کس روانه میشد

بتحریر و ارسال این رقیمه الشوق متضمن اخلاص خبرهای کماهی سامی و محرک سلسله

موالفت و اشتیاق دیرینه که به طریقه مرضیه دوستی و ولا مقتضی آنست که همواره تحریک

خامه محبت قلم ابواب مکاتبات و مراسلات یگانگی سمات مفتوح و گشاده

باعلام صحت و خرمی آیات که باعث افزای خاطر مشتاق منتظر

احتیاجی از آن دیار و دوام امید که مهمات اتفاقیه را بلا مغایرت و جدائی انها

و اعلام میفرموده باشند که بعون عنایت جناب اقدس الهی اسیر الطاف تعهد در

انجام آن منظور انجی مدا ابقی ایام خجسته انجام بر وفق مدعا فیروزی حصول

لکه

آنکه بانی و اله الا محبه عمرت دراز باد که در حوار شرشری از تقدیر قدیم و لو اختر

خوری اگر گستاخی را عفو فرمایند عرض اخلاص مخصوص را بکرامت اخلاص نوازی جمیله

از عمر برخورداری نور چشمی علیه رضا بقا رسانید امید که اسباب شادی ... الهی

متعلق

مخصوصا با اشتیاه ... نمید انند به چه عنوان زبان جان بمشتاق گذاری فرموده از ما محبت

نامی وضع وضع گلزاری که رنگ سفر های گلدسته بهارستان آن شاهد و دوستی فراوانی بوستان

انبساط لبه حد یابان و هد که هر چند اخلال که بیضا خورجان موجه ... شده کماهی

بتخیر پاره ها استعاره ها توسل نظایر فرد ها فی لب حیات بحر ... ید درونی که هم فروع

آن گوهر سخن تاب تواند بود در اجناس آورده تحفه بزم ها و نثار مهفل مشتاق ... لی

نمایند نمی مانند و عجز از وجدان آن زنجیر بازوی سیاحت گشته این جناب بابرودت

دلی نمایت نمی کنند لاجرم از آن گذشته از حضرت اله توفیق ادراک ملازمت

سراسر سعادت آنقبله گاه عدالت پناه نجابت انتساب علیهات مبادی

آداب مع القاب مخلصان مآب مهربانی ها عمیرزا سلمک میفرمایند امید وار نسبت

که تحفی دعا بر سید با موفقیت اوراق اجابت گهیه مثمر مأمول عما قریب

موصوف که بمنه و کرمه اخلاصات بمن توقع عالی بر منبع سپاس و کامیت

و سنجه که قابل عرض باشد لایح خیت لهذا بدعا اکتفا نمود الهی همواره نهال

برومند عمر اثمار رشادا بی کامرانی

ایضاً

دل ملاطف بوکالت زنده مراد ... نامه لطف

... پیش ... با گفتگوی همدم ... غم

... رسانی که ز حرف ... رسانی

رسمی نگیریم و گرمه خمن بگیریم . ز وصت جدا مانده ام چنین نگیریم

... بمصری

و

... مکتوب

بنده برستی شرف ... ثبت دولت و حشمت و منزلت و اقبال و اختر بلند مواکب

... عزت و اجلال منزلت جمع رم و الا کان بهی المرتبه و المنزله و المکان

رفیع القدر و الشان کثیر البر و الجود و الامتنان عالیجاهی معطوف بعواطف

شمول عنایات بی غایات لمن یخافی قابل مراحم سلطانی مقرب

میرزا ضعف الله قرها و جلاله الملک الساری از افق سعادت بخت و سیاره روشن

جلالت و نامداری طالع و لامع بوده و آثار به برکات محامدات و مناقب صفات

مظهر الحسنات و سایه آرای اعلی مراتب جاه و جلال باشند بعد از نگارش صفحه

صحیفه مخالصت و ولا فقرات دعوات اجابت قرین و گذارش مراسم

متعارفه مصادقت و صفا بعبارات خلت تضمین خصوصی بعض ضمایر ... نکشوف

ضمیر منیر اجابت پیرا میگردد که خامه دوستی نگار صداقت و ثار که جوهر اسرار

افواج

افواج محبت های قلبی میداند حالت که طی قیامی شوق دریافت حضور موفور السرور

درجات کثیر الحسنات باسپاس های مهری و عبارات و مدد کاری ... راست

من اوله تواند بود هر چند خلوت گاه باطن خلت بنواز هنوز حضور ... معنوی

و معنی محبت صمیمی هم نشستگاه آرای صحبت روحانیت ... شوق غلبه اعراق

و سخن پیرازی چه وقت از اوقات تبدیل کر خیر و شر مناقب و فضایل

موفور البرکات نمیخواهم تواند بود که فصل نشاء روحانی خورسند گرامی خاطر

خلت مناظر بنجم باشد و معنی و سیله طلبها و تقریب جوئیها دلی عقیدت ...

مستغرق در تمهید ادای مراسم مصادقت و اظهار حقایق خلوص ...

بر و شستگری همنشینها در روش بمکاتبه مواقف ترجمه و الفاظ ... عنوان

مصافات تذکره رطب اللسان عقیدت جنبان بهم وسی باشد لهذا در تحریک

که فتح و فیروزی ... بعضی مطالب ضروری امید داد که ساعة افروز کامرانی

... عرصه ... پایه سریر خلافت بصیری بموقع استیلا شوق ...

طراز و سیرت ... خاطر خصوصیت آغاز نگارش صحیفه محبت و دیعه و تحریر این

نمیقه اختصاص فرزیه که تحقیقه مکالمه معنوی و محرک سلسله خصوصیت فطرت

تحت گرامی خاطر خورسندی پذیر گردید و از آنجا که خاطر سرایدرها ب التفات

و جزنیها می دانستی ... با علاوه اعلان بعضی مراتب که در ترتیب مصادقت

مکاتبه طوریکه است مصدع خدمت سامی نگردید چنین همیشه ریاض آثار محبت ان

صالح الیمانی تشنه و شحات کلک سحاب نوال منت نسبت دیبان بوده باشد از
مکارم اخلاق کریمه و با ثر اشفاق عمیمه متوقع و مترصد است که دوستان راسخ العقیده را
بنبایط بخشید اعلام حالات و صحت و عافیت ذات بابرکات و ارجاع
خدمات لازم البشارات ممنون و مسرور گردانند که بعون عنایت سبحانی
و یمن دولت و اقبال بی‌زوال ابدی الاتصال که جانهای گرامی فدای نام
نامی‌اش باد در انجام آن شرایط مصادقت و مساعدت بعد آنکه ایام فرخنده
[illegible] دولت و سعادت و اجلال مستدام باد برب العباد و السلام

در جواب مکاتیب نوشته شد

مخلص اخلاص نشان بعد از ادای فرایض دعا که عقیده مندان اخلاص اساس را عنوان
صحایف [illegible] است معروض میدارد که همای همایون فال عنایت
نامه والا ورود اسعد از منه یافت قبائب [illegible] این جناب گشوده شکر گذاری
توجهات کریمانه و الطاف بزرگانه را بدعای مزید عمر دولت و ارتفاع مدارج
شوکت و جلالت مبادرت نموده در باب [illegible] رفعت و جاه پناه [illegible]
عنایت آنعالی [illegible] بیکم رشوند [illegible] که مامور شده بود بعنایت الله تعالی لوازم
[illegible] بتقدیم خواهد رسانید سرافراز نامه والا باشد [illegible] بخدمت [illegible]
[illegible] مقرب الحضور امیرزاده کرفته [illegible] عرض نموده بود [illegible]

بجوی مقرر رسانید ترصد آنکه [illegible] در بنیاد [illegible] از جمله مخلصان شمارند
که [illegible] رجوع در انجام آن بر جان کوشیده فیصل [illegible] باد الله تعالی

مخلص حقیقی بعد از تبلیغ و تقدیم مراسم مصادقت که فاتحه القاب [illegible]
صفحه [illegible] صحیفه مدعا میگرداند که درین ایام [illegible] بهجت [illegible]
[illegible] عالیحضرت [illegible] سیادت [illegible]
[illegible] شعار کثیر الفرو الاعتبار [illegible] الشهر [illegible]
[illegible] معمول از هر طرف [illegible] که گل [illegible] شکفته [illegible]
باغ فریاد [illegible] که [illegible] گوش استماع [illegible]
[illegible] عدیم المثال و وجود [illegible] مقصد [illegible]
[illegible] و [illegible] از چمن خاطر [illegible] این مخلص [illegible] شکر
منعم حقیقی [illegible] که [illegible] فانا [illegible] حقایق [illegible] خوال
سعادت [illegible] رجاع خدمات [illegible] که قابل
تمشیت آن [illegible] که در تقدیم آن کوشیده فیصل [illegible]
لازم سعادت انتظام [illegible] الی یوم الموعود الدعا

[illegible]

معتن [illegible] فایض البرکات عالیحضرت سیادت [illegible] منزلت وزارت

ورفعت و اقبال پناه مناعت و مناعت و اجلال [illegible] فتوت [illegible] عطوفت
و رافت اکتساب [illegible] مستغنی الالقابی چمن آرای گلزار دولت و اقبال و دولی
[illegible] شوکت و اجلال [illegible] فیوضات نامتناهی [illegible] الطاف نواب
کامیاب عالمیان مآب [illegible] بعد از کارگذاری و ظایف دعا [illegible] محبت
انجام [illegible] افادات و افاضت [illegible] فلان [illegible] فلان وظیفه
[illegible] صاحب طلب [illegible] و از سفر [illegible]
[illegible] آن [illegible] وظیفه [illegible]
خصوص [illegible] دیوان [illegible] و صدور یافته [illegible] لازم دید که [illegible]
[illegible] التماس نماید [illegible] کریمه مکارم اخلاق [illegible]
که همیشه [illegible] این مقرر [illegible] که [illegible] رالیه را بدهند [illegible]

بواجب [illegible] نوشته شد

الهی آفتاب عنایت بی غایت سبحانی بر ساحت اجلال فرخنده [illegible] نواب مستطاب
معلی القاب [illegible] عظیم الشان فی سمو القدر و الامتنان همیشه پاینده [illegible]
نواب کامیاب [illegible] حضرت ظل اللهی بر فرق [illegible] سربلندی آن آزاده
[illegible] ارجمندی پاینده [illegible] دعا [illegible] رعایت [illegible]
[illegible] مستعار در سلک دعاگویان [illegible] آنعالی
انتظام دولته

انتظام دولته و در این اوقات بوده تفقد نامه نامی [illegible] از کوید [illegible]
ذات بابرکات بتقدیم رسید تا کمیدی که در باب [illegible] شرح
کافیه و غیره [illegible] که بنده در آن [illegible] بتقصیر [illegible]
و باعث برین تقصیر و غفلت این بود که مخلص اکثر اوقات علیل و [illegible]
بود و نیز [illegible] کاغذی که [illegible] مانده بود [illegible] و بانعام [illegible]
[illegible] که تا کاغذ داریم برای آن کار [illegible] فرستاده اند [illegible]
[illegible] که [illegible] بیت [illegible] هزار [illegible] باشد این [illegible]
[illegible] آن و ابراز [illegible] آن تاریخ [illegible]
[illegible] تقصیر و تاخیر واقع شده [illegible]
[illegible] است و بتوجه عالی [illegible] انشاء الله تعالی [illegible] در اتمام آن [illegible]
[illegible] که از مجلدات مذکور [illegible] مانده است [illegible]
فضیلت پناه [illegible] مقرر دولته که [illegible] مشخص نماید که چند
جلد از [illegible] که به بنده [illegible] نوشته
[illegible] دولته که [illegible] شده [illegible]

[illegible] رسید [illegible] شد

قلم صحیفه شوق از هزار [illegible]   هزار عذر و تقصیر [illegible]   [illegible] کاغذ
[illegible] نامه [illegible]   [illegible] شوق [illegible]

موفور المسرت آن نونهال حدیقهٔ عز و علا و تازه گل ریاض مجد و بها لاکه شهباز
حسن التفات ... بصید تذروان قلوب احباب ... باشد ... که
که خود را بزینت ... دو عاشق زخم آن نور حدیقهٔ سیادت در خور داری
نیاز آیه اعزا آقا ... که انشاء الله تعالی از نونهال عمر طبیعی برخوردار باشند اگرچه از
حاشیه بر کنار ... هنوز شمه را تحریر و انموده برخی از مطول آن نفرحه خواهد
امید که عنقریب بشرایف خدمت بعد میسور و مهد مسرت ساعی گردد باقی ایام العالی

غنچهٔ خاطر عاطر ... لطایف ... شگفته و رشحات ... خجسته
های ... اسباب ... و داعی از غبار ... همیشه رفته باشند دعاگو
الحمدلله که ... در عافیت سرای ... نهال حیات مقام و ... دعاگویان
شبانروزی با خلاص منتظر انشاء دلکها اگرچه بعجلت نواب صاحبی ... عهدی بتحقیق
موصوف و در عهد بیوفایان ابنای زمان روزگار رسیده ... در پیش طبع
... اگر ... انصاف پیشه را بدیوان داری ... زند مجملی
از وجه تقصیر ظاهری بعرض تحمل که بنده دیرین خود را در آن معذور خواهد داشت ...
حال مستدعی است که اندک تاملی در آنچه مقدور شد اگر غلط هم باشد ناشی از
غلط اجتهاد ... مخلص دیرینه خود ... دعاگویان ... رقم عفو ...
و تقصیرات ... سایه ... مستدام ...
[illegible]

مسعری
مجموعهٔ الس...
[illegible]

شوق دریافت حضور شریف عالیحضرت سامی مرتبت متعالی منزلت ... قدسی صفت
وزارت و رفعت و اقبال پناه عزت و مکرمت و عوالی دستگاه فضایل و کمالات
انتباه محبت و مودت اکتساب حاوی مکارم الآداب الغنی عن الالقاب عالیجناب ...
میرزا ... نقاوة النجبا دستور الوزرا دامت معالیه زیاده از آنست که در حوصلهٔ تقریر
و تحریر تواند بود امید که همیشه مورد برکات ... و ضبط توفیقات و ...
وزارت و اقبال و کامروای مراتب فضل و کمال باشند بعد از تبلیغ دعوات
وافیات ... وزارت آرا میرساند که کرامت نامه ... در بهترین وقتی رسیده
دستی افزا ... خاطر محبت ذخایر گردید ... که از استماع قضیهٔ هایلهٔ مرحوم برادر
مغفور ایشان نهایت کدورت بهم رسید انشاء الله ایشان و سایر برادران و منسوبان
قرین صحت به تمسک ... صبر و شکیبائی کامیاب اجر جمیل باشند و دیگر بر لوح
اعلام ... که ... باد ادراک حج بیت الله الحرام و ...
عظام سعادت ... مقتضی ... و ... در ... اماکن مشرفه ...

هدایت ایشان اخلاق حق آشنا ... همه جا خاطر دوستی ذخایر ... طریقهٔ محبت پروری مقتضی
آنست که ... اوقات حقایق ... اخلاص ... علامت ... فرخنده
... مرتب ... باید و هر گونه رجوعی که ... بر لوح اعلام نگارند که گذارش آن
مراسم ... بتقدیم رسانیده ...

الحمد ... که از شوق دریافت ملاقات ...
... بهتر آنست که ... آن ... از الطاف غیبی بر وجه احسن
... شیشه عطر که از فلان ...
... استشمام ... که ... مقبول طبع ...
باقی ایام ... العالی

انشاء الله ... سعادت اثر اخلاص ...
... ولایت ... جاه و جلال
لایزال ... المنظور ... آفتاب ... بی زوال ...
الاقتصار ... الامجاد ...

... میرزا یوسف وزیر ...
اقبال پناها زبدة الوزراء العظام ... دستور ... امید که ...
[illegible]

یا قبله یوسف ادام ظلّه ... عنقریب ...
عنایت الحب حب جاه صورت وقوع و حصول پذیرفته مکتوب ...
بار فروش متاع آشنائی در اشرف اوقات که شوق فراوان ...
دشت سرد دماغ را فرح آباد و شهر سر دیده را شهر نور ساخت آنچه در باب ...
خود نگاشته ... اعتذار ... اگرچه در حین وصول کتابت ...
از حرارت نبض قلم ... تغیر حالت ملال ... مفهوم ...
این دفعه از ... دماغ خانه ... عرق سرد و حرفها ...
نامهٔ محقق گردید که ... خوبی دماغ و احوال ملال ...
... شمع ... روشن ... کهن و کهنه دماغی ...
سحرگاهی در دم سرد ... از آنچه ... بسیار ... از روی حیرت و تاسف
یا اسفی علی یوسف برخواند انشاء الله خداوند عالم ... صحت کامل کرامت فرماید
از اسماکه با عتقاد ... جلال ... که ...
سخن ...
...
بهدایان ...
...
هیچ جا ...

لفظ مراعات چندین ساله را در رقیمهٔ ولاء درج کرده اند الحق بغدر و کشی نزرکی را خانه خرج
کرده اند کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا کان کرم بودن ایشان
... لیکن الا مفهوم نشد که این مراعات در چه وقت بوده آن بوده اکر در ایام ترقیات
... و اما آنچه کرده ایشان بعد در انجا روزکار انمقدار فرصت نداده که
دست چربی از ظرف دهان نظارت سرکار شاهی بر سر و بروت خود مالند تا بشاغل
دیوان چه رسد و اکر ایام وزارت مازندران شده آن نیز معلوم که بغیر از غیر بروت
... که بمکتوب خشک آبروی کار رجب آرایند با بلاء اینکه نوشته اند رشتی
... بفقر ... نشستی و بمر لفظش بر دیده انکشتی است چو خوانده اند همانا سخنان
... غنقص را بیکانه حریم حرم اهتمام خویش دیده خواسته اند که با بین ... ستم
شریک و حریف آزاری و دوستانرا بدکنک قلم چوب کاری نمایند ... ابا
همیزی بر دفعه نوحه و صیحه بنیاد و سر پنجهٔ قلم کیش و شارب مدعا را کنده مدعا را بر باد میدهند
لم تحاجون ما لیس لکم به علم بهمه کس ظاهر است که نبشد در دنیا کرک دهن آلوده یوسف
ندریده ام و اینکه از طبع با دو حرارت آنکهه نوشته اند که ظاهرا شرع و اسلام
منظور نباشد بدیهی است که شرع را با مور دیوانی رجوعی نیست شاید در وزارت
مازندران شریعت بکار رود از در من طعنه زنی بر بایزید ورزد و رنت ننک
میدارد و یزید لی عملی و لکم عملکم انتم بریئون مما تعملون اما بعد کو الله ولد اسپ چین
خامه در عرصهٔ نامه این همه کو انکیزی نموده و عنان سخن نا خواه از غلاف بیرون آمد
تنزل

تندی و تیزی نمود معهذا معلوم است که ایشان را در پیش مردم مازندران اظهار تشیع
منظور است درین صورت این مرد را ننک آنچه بزبان کلکش مدح رفته آ
معذور است در ابتدا که مکتوب کرامی رسید اکرچه سخنان ایکنکش بر طبع او
افسرکران آمده همچنانست که بنا بر تنزل فتور جواب آنرا بجا نیاورد و اکر اتفاقا
ملاقات افتد لبر کوشش طی نماید لیکن طور تحریر آنرا ... خامهٔ دستی محوی
و بجواب رسی پرداخت که اکر سید است آب و هوای مازندران ... که او
چنین اثرها بخشیده و قلب هیولای انسانیت ایشان کشته ... ایشان
دفعهٔ اقل بجواب های رنک زدای ... نباید او در سید ... خصوصیت
جولان سیداد چنین قدری ... بدو حالی نیست قضا و اکه ...
تو کفتم غم ... رسیدم که ... آزرده شوی و رنه سخن بسیار است خانه بهانه جوی
دقیقه یاب از ... مکارم اخلاق آنجناب مستدعی جوابست که با آن تقریر نا تمامی
سخن را اتمام و از چهرهٔ مدعای مقدمات ... حجاب ابهام ... تا بتغیرات را ...

منشی

انشا الله تعالی ... فایض ... و ملاذ ... محبان و مخلصان ... میسر ... باشد دولت سعادت و اقبال و اجلال متمکن بعد از چشم زخم
روزکار در کنف حضرت پروردکار باشد کم کشته کان بیابان فراموشی الحمد لله هنوز
بهتر از حیات برجاست و بدعای عمر دولت آنجناب مشغول و الله تر صد ...

کاه کاهی شفاخانه کوهرفشان تصدیع دیباج آوری دوستان اخلاص شان نموده مژده صحت
مزاج شریف مسرت بخش خاطر حزین کردند تا کواکب اقبال همیشه بلند و روشنی فزای دیده
محبان اخلاص شعار باشند الدعا

...

عرض ... که همواره در آناء اللیل و اطراف النهار بدعاکوئی از دیاد عمر و دولت
و استقرار ... و مرتبت وکلاء الکرام ذوی العزة و الاحتلال علی الاشتغال و استدعا
... انه تعالی علی احسن الوجه بعاقریب بعز الجابت و شرف استجابت مقرون
... لطف واهب ... و معطی ... عارج معارج عظمت و اقبال
... مدارج حشمت و اجلال ایا رب العباد ... که با رخانهٔ مقرری ... بر
حضرت ... در کاه عرش اشتباه خلایق اهیکده ... ملازم و دانسته
در تحریر این عریضة الاخلاص ... و از خود ... در معانی خاطر خورشید ... و کلا ... علی
جلوه ظهور ولکه استدعا آنکه همواره بهای خدمات و مهمات ... مفاوضات
لازم الانعامات تعریر و تحریر در آمده و از عهدهٔ برخی پیرمن نیاید قلم صحیفه شوق
از هزار بار باره کوئیده ... عذر به تقصیر ... و اکر ... کعیب زبان
بهزار ... در صدد ... ان در آمده خواهد که شمهٔ از مین معروض ... از عجز و قصور
غنچه ... خاموشی بر لب ... داروی ... خجالت نشسته سر انفعال
پیش ... از دو تا ... اکر بعمر خضر ... در ... بانتها ... شرح عشری از اعشار
چه زبان

چون زبان قلم از اظهار آن کا ... و قلم از بیان آن قاصر است لهذا الی ... در آن
تحریر کشته و درین خصوص از ین کذشته همین یک بیت اختصار ... حدیث
شوق همین ... ختم ... سخن یک بیت دکر ... عبارت آرائیست اوراق
شرف خدمت تمام المسرت که اقصد مطالب و اهم مآرب است بر وجه احسن ... میسر
... و میسر کردد بحق الحق و النبی المطلق ... ان الموعود بحق المسعود

...

مخلص آرزومندی شوق ملاقات عالیحضرت ... بسیار ... است ... اعلی
... از آنست که تحریر از عهدهٔ آن بر آید خصوصا استعجاب ... که ... عریضه
علیحده است امید که عنقریب بشرف ملاقات میسر کردد ...

...

نهال آمال قبلهٔ اهل کمال ... که ارباب فضل و افضال همواره از ... جلاوت
... مقاصد ... امان ... از ... و مجروس باشند ...

مجموعه ...
... سه ...

... بموافقه ... و ... انس ...

...

دعاکه از شمایم روح پروران شمام جان معطر ... باقوامت ... زمندی ... از دا
شوق و آرزومندی عالیحضرت ... رتبت رفیع ... رحمت ... ملک ...

طوبیت کل گلبن عطوفت و مکرمت و سرو موزون چمن مناعت و بلند تعظیم الالقاب والا اوصاف متحف و هدیه مشتمل خلاصه اشتیاق ملازمت لازم المسرت و شوق زیارت
خدمت فایض البهجت بیرون از اندازه و تقریر و بیان افزون از احاطه تحریر قلم زبان است
زبان قاصر می‌ماند لاکن سر بیان فراق و گرنه شرح هم با تو داستان فراق و علاوه
از درگاه قادر متعال مسئلت ذات با برکات و استقامت وجود با سعادت را موصل و دلیل است
چون از شایبه ریا مبراست هر آینه با جابت اقرب و در قبالت اثر سریع و
بر ضمیر المکشوف اصحاب پر اضح امینه [illegible] که مقابله غرّه و ملاحظه ذلک که هر قوم
[illegible] تا کعبه بار تمنای محب هواخواه و مخلص بلا اشتباه نفرجه بفند در بهترین
وقتی و خوشترین زمانی اتفاق مقام از ایشان ایام شرف وصول یافته بهجت و سرور و موفور
روی داد الحمد طریقه انیقه مقتضی آن می باشد که همیشه این شیوه مرضیه را مرعی داشته
همواره با رسال مکاتبات و ارجاع خدمات تحریک بنگارد و رقایع میمنت فرجام نمایند

رقیمه عنبر شمیمه که آن گل گلشن محبت و بلبل چمن مودت صفای آیینه سخنوری
ضیای دیده حکایت گستری نور چراغ اهلیت شمع شبستان آدمیت [illegible] خان
مروت منزه از شراب فتوت اعنی مخدومی صاحبی ملاذی عزیز الاوصاف نافذ محبت جمهور
محبوس در قصه پر غصه گوی نقش فرحه بود در ساعت مرغوب شرف وصول یافته مدام از آن
دیده مردم اثر فرح و سرور داشته شورش ضمیر حزین و اضطراب خاطر غمگین را از آتش و تسکین

و امید که همواره مراعی این شیوه پسندیده و بهمین سنت سنیه عمل فرموده
این شکسته را بمکاتبات علیه سرافراز گردانند و رقم دلنشین با سوره
احوال مخلصان ننموده و خدماتی که درین صوب اتفاق افتد با علام مشتمل
هندگذاشت [illegible]
صلی الله والسلام علی من اتبع الهدی و هدی

[illegible]
و بعد چون خواتین الکرام و اوانه مقرب الحضرت البهیة السلطنة معتمد الاوله الجلیلة العلیة
زایر مرقد سید الانام طایف بیت الله الحرام المشرف بعتبة الرکن و المقام المؤید
بتائیدات الملک المنان الموفق بتوفیق الحی المستعان [illegible]
و المتزین زینا للّیالی و الشوکة و العظمة و الحشمة و الاقبال و الاجلال [illegible]
و البسالة و البطونة و السخاوة و المکرمة و المولة و الاستغنا علیجاه [illegible]
عظیم الشان سردار کثیر الاختیار لشکر فیروزی اثر آذربایجان دام الایام دولته
و اقباله الی آخر الزمان گشته و دیده بصیرت آنعالیجاه را کحل الجواهر هدایت منور
ساخته وجاه العظیم الثواب و طلبا لجزیل الاجر یوم یقوم الحساب مؤید و حبس مخلّد
شرعی نمود از جمله املاک و رقبات متصرف فیه شرعی متعلقه ببرکار عالیجاه تمام است
و همگی سه باب دکاکین متعینات متصرفات متصلات بآب و انبار مسلوبه
که هکذا [illegible] العزه و الاحتشام نواب مستطاب و الاقف برآوال

[illegible] بوده و عواید موقوف منتظم الیه فی سبیل الله و طلبا لمرضاته و ذخرا للآخرة بجهت برقیه عالیجاه
[illegible] مسجد جامع کبیر دار السلطنه قزوین بهشت آیین احداث و خیرات [illegible]
[illegible] کافه توابع و لواحق شرعیه و مضافات و منسوبات ملیه بر آب و انبار
مذکوره وقف صحیحا شرعیا مؤبدا مخلدا بحیث لا یباع و لا یوهب و لا یرهن
و تولیت آنرا بجناب سیادت و نجابت پناه مجمدت و کمالات دستگاه [illegible]
[illegible] تقوی و ورع آگاه [illegible] العظام و طایف بیت الله
الحرام [illegible] ذوالنجابة و المهرة و التقوی میرزا قاسم تاجر بن المرحوم میر
[illegible] الاصل قزوین المسکن تفویض فرمودند و شرط نمودند که متولی مشار الیه جاری
[illegible] و دیانت موصوف بوده باشد تعیین نماید که بخدمات ضروریه
آب انبار و دکاکین مزبوره قیام نموده و وظیفه خادم مزبور آنکه هر شب چلیپی در آب انبار
مزبور روشن سازد که مترددین بجهت بردن آب از انبار مذکور آزار نکشند و برفاه
حال تردد نموده باشند و حاصل و منافع وجه اجاره و کرایه دکاکین مذکوره را متولی
مشار الیه ضبط و تصرف نموده از آنجمله آنچه رای صواب نمای متولی اقتضا نماید بمواجب
در وجه خادم مزبور تعیین و سال بسال تسلیم مومی الیه نماید که خادم مزبور صرف نموده بخدمات
مرجوعه قیام و اقدام نماید و هر شب انقدریکه بجهت روغن چراغ در کار
و ضرور لازم باشد از حاصل دکاکین مزبوره خریداری و تسلیم خادم مزبور نماید
و السلام علی من اتبع الهدی

[illegible]
[illegible] جمع و خرج عالیقدر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
نسب میرزا بابا و امیر ان [illegible]
[illegible]
همواره [illegible] هر چند آمال در چمنستان فیض فضل سبحانی [illegible]
بحانی [illegible] جناب قادر منان نثار ابواب و ریان و حاوی کثیر البرکات
مستجمع الحسنات از جمیع بلیات و مکروهات در حفظ حضرت واهب العطیات
بوده موفق بتوفیقات در جهات و مشمول عواطف بیکران نواب کامیاب [illegible]
باشند بمنه و جهه و کرمه بعد از تبلیغ مراسم دعوات محبت آیات یافته [illegible]

مراتب تحیات مصادقت بنیات را که به تمهید قواعد اشتیاق و نیازمندی که
بوسیلهٔ بیان و دستیاری قلم در زبان مشقق تحریر و کیفیت آن نمی توانند شد و رجوع
فی الضمیر را بعقب تسلیم اولی و انسب دانسته مرفوع رای بیضا ضیای و مکشوف
ضمیر منیر خورشید تنویر جسر اعتلا میسازد که درین وقت فلانه آقا را بجهت تمشیت
و انجام مطالب و مهمات خود که در اردوی کیهان پوی و مهد تعیین و روانهٔ دار السلطنه
اصفهان نمودن لازم دانست که بوسیلهٔ مراسلهٔ صحیفهٔ الوداد آن عالیمقدار متعرض گشته
سلطانیه تا چهن خاطر داشتی متظاهر پیوسته متعلق و جای رستخیز کاهی حالات خیریت
سمات ابلاغ و بی نشان ترقب از مکارم اخلاق مرضیه و صفات ستوده آن است
که در هر باب لطف و توجه و اشفاق از مشار الیه دریغ نداشته ملاقات را با مدارک و دعا
او مامور نموده تا زبان دریافت شرف صحبت کثیر المسرت که الحق فاتح ابواب
مکاتبات و مشتمل بر استقامت ذات مستجمع الحسنات سامی و ارتفاع مهمات الفاقیه
ایشان فسخ بخش خاطر خلقت مظاهر شده باشد که انشاء الله حب المرام پذیرای
انجام کرده اند چون غرض عرض مختصر بود زیاده برین قلم نرفت تا کوکب اقبال از افق امانی طالع
باشد

الهی ذات کثیر البرکات زبدهٔ النجابت مخلصان عالیجناب رفیع مکان فخر دودمان
ایام اسلام انتهی از جمیع بلیات و مکروهات محفوظ باشند دعای خالص
الحمد لله حیات که دلالت صرف دعای درستی و اشتیاق نماید اگر رسوم متعارف ظاهر را
احیانا

احیانا تقصیری ره دهند امید عفو خواهند کرد امید بر زواید خلاف ادبیت

جواب

رقیمه دوستی طراز و شریفه لازم الاعزاز نوباوهٔ بوستان یگانگی و اتحاد و تازه
نخل گلستان یکجهتی و وداد سعی میدارند صدق منزل جایی شده و بسیاری فراوان و نتایج
بوده رسید مضامین محبت آیین آن معلوم شد مفهوم کعبه و دماغ استشمام و نسیم روح را
عبیر آموز روایح گردانیده بعد از طی مراتب اشتیاق بی نهایت ملاقاتی که
کثیر البهجات آنهارا حقوق قرض الله را از دوستی و فیض ملازمت فقیر چه یک
مستحق آن و اولیهٔ همان بوده باشد الدعا ملتمس

الهی نهال سبز و مهد ارجمند همعلا اشمار اثمار آمال و نمود قبول لطف و عطوف مجاهدات
مآب ابد و الفقیه الفت و کام محبت کتاب محبت از شیوهٔ شیرینی حلاوت
اثر بهره ور گردند اگر لحظهٔ الصحبت مطرح محبت مترسخ شعاع ظاهر اخلاص کما هی
که بینی توانند ابد الدهر تا که نوبت بهار آن و ده جاسینون تواند نوبت جانها
سایه حضرتین بر فرق این تابنده باد الحکم لله

الحمد لله

محنت بلا اشتباه معنی از درگاه حضرت اله توفیق ملازمت سراسر سعادت
آن قبلهٔ مخلصان پناه اعنی عالیحضرت سپهر رتبت منقبت و الا فطرت
ملک طینت فلک رفعت ستاره لشکر صاحب قبله گاهی و لی نعمتی مخدومی

آن ملتمس است بمنتهی سعی است که لطف و مرحمت سایهٔ عطوفت آن قبله گاهی
بر مفارق فدویان مستدام باد الله بعد از عرض دعای پیر پا معروض ضمیر منیر خورشید نظیر
مهر تنویر کیمیا تاثیر فیض تدبیر میسازد که هر چند شوق ملازمت و آرزوی
خدمت فایض المنهج است لا خوف الخطاب که هنوز تمیز اوست مانع از نگارش
است بنابرین امر عرض جرات نمی نماید مستدعی آن است که ذات بابرکات و از دیاد عمر
و رتبه و درجات مخلصان و بندگان عالیشان منبع محمد و نیز باد الله و غد المیان
بعد شکر که اداره الطفهای گوناگون و شفقتهای از حد افزون دم استقلال لطف امید
دوری بیت مستحضر بیت کلیل و رغوبه مطلوبه ادراک ملازمت سراسر سعادت
که اهمت تیمن اندک ملتمس و سر زوق کرد بعد از عرض مراتب بندگی معروض ضمیر منیر آگاهی
خورشید تنویر میسازد که بحمد الله و المنه حیات تا وصلی جز یا نما از ملازمت ملاقات الکرامی
کاکرینی زیست نمود امید که آن نیز زعمانا قریب میتفع که عقلای عالم لا بر الهم رب العباد
ملتمس

ایرجو بتقسیم الهی که هرگاه در کشش حکم اندکهای استقف را انهجاض کلیه
چون امید بلطف الله الحمد و المنه ما همیشه حیات در چشمه زبان جاری و روان و مسمولات از
حضرت سبحانی از دیاد عمر و دولت آن عالی و الا نشان ساو آل بنای امید لله
مشمول عواطف الهیه و منظور نظر عنایت اثر مبدا اقدس
ارتفع ملاذ باشند بعد از ادراک و ابلاغ تمنای که بذریعهٔ الاخلاص کرده
نیز نبشت

لعمر جحا

عالیحضرت سپهر رتبت سپهر باغ معنی از مقاره و آلام در خط خیط که با وصل چون رفت
و بیسکو سرانجام باشند بعد از طی مراسم محبت مقالات و تبلیغ قواعد محبت
و مکاتبات منهی عالی خدمت انتما میگرداند که از استماع خبر وحشت اثر کلفت ثمر
که عبارت از سنوح قضیهٔ مشددهٔ الملال و وقوع واقعهٔ ممهدهٔ الکلال که در این
اوان بنا بر عذر غدار و محن شکیبهای چرخ مفوض و از کجی کردار بال
دوست کامی رسید نیز خندان تزلزل در بنای خاطر کلفت زده ظاهر و هم نهشته
مستولی گشت که خامه با وجود امداد و آب دیده مدد درطی واقعه شرح آن
بهر منزل از سوز دل چندین بار زبان شخص خشک کرد و در عالم یکتا ولی خود دل
و طرایق الفت و اتحاد که صدق آن به مقتضای القلب یهدی الی القلب
بر مرآت خاطر کما ینبغی مرتسم خاطر بود خود را درین حزن و اندوه شریک
و بلکه شریک غالب میداند نهایت از مصداق کلام اولوا النهایه که انما
الدنیا کظل زایل او کضیف نازل پس با رخت ظاهر و مستقلات که دنیا مع
ما فیها در معرض زوال و ارتحال است و هیچ ذی حیاتی را از امثال این امر
و فرمان چاره نیست و این نیز محقق که در قافله ایشان و سبکبار است
و در مصیبت بغیر صبر و شکیبایی مناسب رضا بر تقریر عهدیت قضای الهی نهادن
و خدای شیرین شناسد همان به که آن عزیز با مصابرت و شکیبایی بعد از مصداق

ان الله یحب الصابرین بهره مند و فایض باشند و سرا رشته اضطراب و بی
تکلیف خبر و زاری را که هیچ خاطر از فایده و نفع است بحلاوت شکر شکر و لئن
شکرتم لازیدنکم رفع فرمایند و بجهه او از حضرت غفران مغفرت آمرزش و از
خالق رحمن مرحمت و بخشش بدستور سایر محبان مسئلت نماید امید که حق سبحانه
عظمت شانه ساکن سانوا و را در بحبوحه جنان و روضه رضوان و آن عزیز را مکروهی
و ملالی روی ندهد الدعا **بجهة زنی نوشته شد** الهی چند دلبر خورشید انور در حجله
فلک اخضر پر نور و ضیا و طلیعه جمال روز در کنار زلف مشکین فام شب م جلوه
بجاست همه ملاذ و جهه کرامی علیا حضرت بلقیس مرتبت حور لخصلت فاطمة الدوران
خدیجة الزمان گلدسته گلستان و داد و بلبل بوستان اتحاد نسیم گلشن یگانگی
و شمیم غنچه یکرنگی و یکجهتی روشنی دیده رمد دیده ضیا چشم هجران کشیده مفرح
دل حزین و یار وفادار دیرین که اسمش قوت جان منت جان من
برا سم او همچون تن است **ایضا** مهد علیا والا جناب حورا القاب فرشته
انتساب سیادت و نجابت و طهارت و لطافت پناه خدارت و عصمت
و نزاهت دستگاه غنچه ناشکفته بوستان عصمت و گوهر ناسفته درج عفت
فلانه اولاد اشرف المتین فلانه خانم **ایضا** علیا حضرت حور طلعت عصمت
و عفت طریقت طهارت و نزاهت ملت خدارت و لطافت منزلت
اصالت و نجابت منقبت **ایضا** علیا جناب حورا انتساب قدسی انتساب خدیجه عصمت
فاطمه

فاطمه سیرت مریم صفت ناموس العالمین عفة الدنیا والدین نتیجة الایام العظام
و قدوة الخواتین الکرام فلانه صدرک با اضطراب رابطه ...
بتی و حیرت آرایش و صفحه صحیفه پرسش با کلمه استرجاع از این مصیبت ماتم
مصیبت قالوا انا لله و انا الیه راجعون بنگارش دلی بر لوح صداقت بنگارند

بعرض میرساند که چنین مدتی شد از خوابین اقبال و اجلال و گنجینه لطف و آمال
مهجور و عواطف علیه حشمت و عنایات اشتمال ... دور از قرب
الطاف و عنایت واهب بتان لبکه اشفاق و التفات بیکران
دلی نعمت عالم و عالمیان بیکران و سلوک ... فایز نشد ... الطاف ...
بسیار متعلق و جایی وسیله بود در حقیقت که بارخانه مقدس حضرت ... انتها الکمال
جهان آسیب که همیشه لازم دانسته اظهار رتبه و تدکار ... عالی محصر ...
والله همت کمترین بنگارنده بنگارش شفاو فات لازم اتحاد است و ارجاع خدمات
و مهمات بین الاقران والامثال سرافراز و ممتاز فرمایند
الشیء عن علی الدراله امر العباد بالیمن والقضاء

قطعه قطعه
از شمع ۱۷۵ دیگر نرود فیض از تو ۱۷۵ دل روشن ۱۷۵ روشنی از تو ۱۷۵ از شمع ۱۷۵ بزم افروز قدم ۱۷۵ افروز قدم ۱۷۵

[illegible]

[illegible]

شدم حیران دیدم زلف آغا [illegible] مشوش را
که عنبر زلف در هر پیچ شد [illegible] را

[illegible] شدم [illegible] ندانستم
که خنجر سینه را [illegible] را

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عشق آن ... با ما التفات ... نیست

[illegible]

بکوبیم ... خواهم آمد ... دارم اورا

[illegible]

[illegible]

زلف و خالش [illegible]

[illegible]

زلف [illegible]

[illegible]

گفت از [illegible]

گفتمش [illegible]

گفت در [illegible]

گفت [illegible]

گفت [illegible]

گفتم [illegible]

گفت [illegible]

گفت [illegible]

[illegible]

یا یاران ... باشد ... تمام
با ... شوخ ... این

... خجسته ... زبان این

... از ... سکن ... این

اگر ... باشد ... این
با ... این ... این

شمع بزم ... زیبا ... این
... ز مهر ... این

... این

[illegible]

ش هرکه ترا از فرشته خواند
کین لطیف نزار و آدمی زاد

زلال ما به که آلوده نگردد
و ... زبان ما

روز من از شب تیره‌تر و شب تیره‌تر از روز بود   هیچ کافر نکشد روز سیاهی که منم   ای ساحر زده زخم تیر ... تا با خون جگر ... جان ... کنم

امید که عفو ... جام ... درد دل خونین ... اگر خون ... کار ...